

حقیقت توحید

تألیف:

دکتر یوسف القرضاوی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam۴۱۱.com

www.videofarda.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

ایمان به خداوند اساس توحید.....	۶
اسلام توحید را محور قرار داده است.....	۸
فطرت انسان‌ها، دلیل یگانگی خداوند.....	۱۰
عقل، دلیلی بر یگانگی خداوند.....	۱۲
وحی، دلیلی بر یگانگی خداوند.....	۱۵
توحید جوهر ایمان به خدا.....	۱۶
توحیدی که به آن امر شده است.....	۲۱
الف) توحید ربوبیت.....	۲۲
ب) توحید الوهیت.....	۲۴
معنی عبادت.....	۲۴
شیوه‌های مختلف عبادت و انواع آن.....	۲۵
اهمیت توحید الوهیت.....	۲۵
لا إله إلا الله، عنوان توحید.....	۲۶
توحید اولین وظیفه‌ی پیامبران.....	۲۷
توحید شعار اسلام.....	۲۸
توحید حقّ خدا بر بندگان.....	۲۹
توحید برنامه و هدف فرد مسلمان در زندگی.....	۳۱
ابلاغ توحید وظیفه‌ی امت اسلام.....	۳۱
توحید چگونه تحقق می‌یابد؟.....	۳۲
اول: عبادت خالص برای خدا.....	۳۳
دوم: کافر دانستن طاغوتیان.....	۳۶

- ۳۸..... معنی طاغوت چیست؟
- ۳۹..... سوّم: حفاظت از خود در برابر شرک و پرهیز از آن
- ۳۹..... شرک
- ۴۰..... انواع شرک
- ۴۱..... شرک اکبر
- ۴۱..... مثال‌هایی از شرک آشکار (جلی)
- ۴۱..... مثال‌هایی از شرک اکبر پنهان (خفی)
- ۴۶..... شرک اصغر
- ۴۷..... مثال‌هایی از شرک اصغر
- ۴۷..... الف) سوگند خوردن به غیر خدا
- ۴۷..... ب) استفاده از حلقه و ریسمان
- ۴۸..... ج) آویزان کردن تعویذ
- ۵۰..... د) طلسم (نوشتن دعا و جادو)
- ۵۱..... هـ) سحر
- ۵۳..... و) طالع‌بینی یا پیش‌گویی از روی ستاره‌ها جزو سحر است
- ۵۴..... ز) یکی از موارد سحر و شرک، جادوی مرد و زن است
- ۵۴..... ح) فالگیری و پیش‌گویی
- ۵۶..... ط) نذر کردن برای غیر خدا
- ۵۸..... ی) قربانی کردن برای غیر خدا
- ۵۹..... ک) نحس و بدشگون پنداشتن اشیاء شرک است
- ۶۲..... اسلام راه‌های نفوذ شرک را بسته است
- ۶۲..... ۱- زیاده‌روی در بزرگداشت پیامبر ﷺ
- ۶۳..... ۲- زیاده‌روی در حقّ انسان‌های صالح
- ۶۴..... ۳- بزرگداشت قبور
- ۶۴..... الف) قبر نباید به مسجد تبدیل شود:

- ب) نباید رو به قبر نماز خوانده شود: ۶۵
- ج) نباید بر روی قبرها چراغ [یا شمع] روشن نمود و آن را چراغانی کرد: ۶۵
- د) ساختن بناء روی قبر و گچ زدن روی آن ممنوع است: ۶۵
- ه) نباید بر روی قبر چیزی نوشته شود: ۶۵
- و) نباید قبرها را از سطح زمین بلند کرد: ۶۶
- ز) نباید قبرها محل جمع شدن و گفتگو کردن باشد: ۶۶
- چرا نباید قبرها را تعظیم کرد؟ ۶۶
- ۴- متبرک دانستن درخت و سنگ و غیره ۶۷
- ۵- الفاظی که رنگ و بوی شرک دارند ۷۰

آثار توحید در زندگی ۷۲

- الف) توحید یعنی آزادی انسان ۷۲
- ب) توحید عامل ایجاد شخصیت مطلوب ۷۲
- ج) توحید، سرچشمه‌ی آرامش درونی ۷۳
- د) توحید منبع اعتماد به نفس ۷۵
- ه) توحید اساس برادری و برابری ۷۶

مفاسد و زیان‌های شرک ۷۹

- الف) شرک سبب پستی و خواری انسانیت ۷۹
- ب) شرک، لانه‌ی خرافات ۸۰
- ج) شرک، ظلم عظیم است ۸۰
- د) شرک منبع ترس و واهمه ۸۰
- ه) شرک، نیرو و توان را از انسان می‌گیرد ۸۱
- و) آثار شرک در آخرت ۸۱

ایمان به خداوند اساس توحید

ایمان به خداوند یعنی ایمان به ذاتی غایب، بلندمرتبه، دارای اختیار و قدرت کامل و شایسته‌ی اطاعت و بندگی. ایمان به خدا روح همه‌ی ادیان، از جمله اسلام و اساس همه‌ی باورها است و کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را به روشنی بیان نموده است.

این قرآن کریم است که به هنگام سخن از ارکان و اجزاء ایمان، باور به خدا را در ابتدا و بعنوان اصل اساسی ایمان مطرح می‌سازد و می‌فرماید:

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ

وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]

«فرستاده‌ی خدا معتقد است به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان نیز به آن ایمان دارند. همگی به خدا و فرشتگان او کتاب‌های او و پیغمبرانش ایمان دارند.»

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الْإِبْرَءَانَ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة:

۱۷۷].

«بلکه نیکی، کردار کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورده باشد.»
و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ

الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ

ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیغمبرش (محمد) و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است و به کتاب‌هایی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف

نشده‌اند) ایمان بیاورید، هرکس که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خداوندی و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

و در حدیث مشهور جبرئیل آمده است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ در پاسخ به سؤال جبرئیل که درباره‌ی ایمان پرسید، فرمود: «ایمان یعنی این که به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز قیامت و قدر خیر و شر باور قلبی داشته باشی.»

پس طبق بیان قرآن و حدیث، ایمان به خداوند اصل و سایر ارکان عقیدتی وابسته و مربوط به آن است. و تو به عنوان یک فرد مؤمن پس از ایمان به خداست که به ملائکه و کتاب‌های آسمانی، پیامبران، دیدار پروردگار، محاسبه و قضا و قدر اعتقاد پیدا می‌کنی.

در واقع ایمان به رسول خدا قابل تصور نیست مگر پس از ایمان به کسی که او را فرستاده و ایمان به روز جزا و محاسبه نیز قابل تصور نیست مگر پس از ایمان به مجازات کننده و حسابرس.

ایمان به خدا، به طور قطعی ایمان به وجود او، ایمان به یکتایی او در ربوبیت و الوهیت، ایمان به اسم‌های نیکو و صفات والای او را نیز شامل می‌شود اسم‌ها و صفتهایی که نشان می‌دهند خداوند به گونه‌ای شایسته به همه‌ی کمالات آراسته و از همه‌ی نقایص پیراسته است.

طی بررسی‌های گذشته چنان نتیجه گرفتیم که وجود خداوند حقیقتی است خارج از هر شک و تردید، و در واقع آشکارترین همه حقایق است که فطرت سالم بر آن گواه و عقل هدایت یافته دلیل آن است. و آنان که در علم و دانش بهره‌ی فراوان دارند، با مشاهده‌ی عجائب خدا در نوآوری و نقشه‌کشی و اندازه‌گیری و هدایت‌بخشی که در اطراف و درون خود می‌یابند، این حقیقت را دوباره تأکید می‌کنند.

و اگر این حقیقت بزرگ یعنی وجود خدا برای بعضی از انسان‌ها پوشیده مانده است، جواب آن را در این تعبیر باید جست‌که: این پوشیدگی و خفا از شدت ظهور حاصل شده است. و اگر عده‌ای دیگر در برابر فطرت خدا گرای مشترک میان همه‌ی بشریت،

بزرگی نشان می‌دهند و تکبر می‌ورزند و با منطق عقل و علم مبارزه می‌کنند و در نتیجه، خدای را انکار می‌کنند، آنان همانند موارد استثنایی هستند که قاعده کلی را نفی نمی‌کنند.

اسلام توحید را محور قرار داده است

در واقع اسلام اهمیت زیادی به اثبات وجود خداوند نداده است. زیرا درک آن را یک نیاز و ضرورت فطری برای بشر می‌داند و در عوض نهایت توجه خود را بر امری دیگر متمرکز کرده است که مردم در آن زمینه بسیار گمراه‌گشته‌اند و این مسئله که مغز عقاید اسلام و روح حیات اسلامی است همان عقیده‌ی توحید است یعنی ایمان به خدایی یکتا و برتر از این هستی که آفرینش و حکمرانی از آن اوست. خدایی که بازگشت نهایی به سوی او، پروردگار هر چیز و تدبیرگر هر امر است و فقط او شایسته‌ی این است که عبادت شود نه انکار، شکرگذاری می‌شود نه کفران و اطاعت شود نه عصیان.

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۰۲﴾ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ۚ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۰۳﴾﴾ [الأَنْعَام: ۱۰۲ - ۱۰۳].

«آن (متصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شماست، جز او خدایی نیست و او آفریننده‌ی همه چیز است. پس وی را پرستید (و بس، زیرا تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است. چشم‌ها ذات او را در نمی‌یابند و او چشم‌ها را در می‌یابد (و به همه‌ی رموز آنها آشناست) و او دقیق و آگاه است.»

اسلام در حالی ظهور کرد که شرک و بت پرستی در چهار سوی دنیا ریشه دوانیده بود و به جز تعداد اندکی از مردم شبه جزیره عربستان که تا حدودی بر آئین حنیف ابراهیم مانده بودند یا افرادی از اهل کتاب که از انحرافات بت پرستی که ادیان یهود و نصاری را به تباهی کشانده بود، در امان مانده بودند، دیگر کسی یافت نمی‌شد که به عبادت خدای واحد پردازد و برای درک این موضوع همین برای ما کافی است که بدانیم ملت عرب در دوران

جاهلیت خود تا بناگوش غرق در شرک و بت - پرستی بود، به گونه‌ای که در خانه کعبه و اطراف آن که ابراهیم بت شکن برای عبادت خدای واحد بنا کرده بود، سیصد و شصت بت وجود داشت و حتی هر خانه‌ای از خانه‌های مکه بتی در خود داشت که اهل آن خانه عبادتش می‌کردند.

امام بخاری از ابی رجاء عطاردی این‌گونه نقل می‌کند که:

«ما سنگ‌ها را می‌پرستیدیم، و اگر سنگی بهتر از آن می‌یافتیم، آن را برداشته و سنگ قبلی را دور می‌انداختیم و اما اگر سنگ مناسبی نبود، مشتی گل جمع کرده و شیر گوسفندی را بر آن دوشیده و به طواف آن می‌پرداختیم.»

علاوه بر این آنان خدایی از خرمای خمیر شده داشتند و بعضی از آنها در اکثر اوقات آن را با خود به سفر می‌بردند و اگر سفر طول می‌کشید و غذا تمام می‌شد، خدای خود را می‌خوردند!

قرآن در آیه‌ی ۷۳ سوره حج به این نوع خدایان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾ [الحج:

۷۳].

«خدایان باطل آن قدر ضعیف‌اند که حتی اگر هم مگسی چیزی از آنان بستاند و برگردد، نمی‌توانند آن را از او باز پس گیرند. هم طالب و هم مطلوب درمانده و ناتوانند.» در سرزمینی مانند هند نیز بت پرستی به اوج خود رسیده بود. به گونه‌ای که در قرن ششم میلادی تعداد خدایان موجود در آن سرزمین در حدود ۳۳۰ میلیون برآورد شده است. بت پرستی حتی در ادیان آسمانی نیز نفوذ کرده و شفافیت و پاکی آن را به کدورت و آلودگی کشانید.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرِيُّ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۰].

«یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خداست و مسیحیان می‌گویند مسیح پسر خداست.»

پس مسیح نزد مسیحیان، خدایی برحق از جانب خدای حقیقی است! و این رنگ دیگری از اقسام شرک است که در میان بسیاری از ملت‌ها رواج یافته و برای خداوند پسران و دخترانی قرار داده‌اند و به جای خدا و یا به همراه او آنها را می‌پرستند. همان‌گونه که هندی‌ها در گذشته نسبت به کریشنا و بودا چنین اعتقادی داشتند. و یا عرب‌ها که ملائکه را دختران خداوند می‌دانستند. قرآن در این باره چنین می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ ۚ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الأنبياء: ۲۶ - ۲۸].

«(برخی از کفار عرب) می‌گویند: خداوند رحمان فرزندان برگرزیده است (یعنی فرشتگان). یزدان (از این نقص و عیب‌ها) پاک است. (فرشتگان فرزند او نیستند) بلکه بندگانی کرام و محترم هستند. آنان (آنقدر مؤدب و فرمانبردارند که) در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او کار می‌کنند. خداوند اعمال گذشته و حال و آینده آنها را می‌داند و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسی که خدا از او خشنود است. آنان همیشه از خوفِ خدا، ترسان و هراسانند.»

به همین خاطر، اسلام توجه بسیار زیادی به مسئله‌ی دعوت به یکتاپرستی در علم و عمل و مبارزه با شرک در باور و رفتارشان کرده است.

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۳﴾﴾ [البقرة: ۱۶۳].

«خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدایی جز او که رحمان و رحیم است، وجود ندارد.»

فطرت انسان‌ها، دلیل یگانگی خداوند

به راستی که همه‌ی دلایل فطری، عقلی و سمعی نشان از یگانگی و بی‌همتایی خداوند دارند. اگر انسان به فطرت و سرشت خود که تحت تأثیر دخالت‌های بیرونی و یا تلقین‌های

خارجی واقع نگردیده و اگذار شود، خود را در جهت قدرتی برتر از انسان و هستی می‌یابد و او را با دو انگیزه اشتیاق و ترس بانگ‌می‌زند. مخصوصاً اگر سختی‌ها و مشکلات دامن‌گیر او شده و غم و اندوه وی را در برگرفته و دستش از یاری مردم کوتاه گردد. در این صورت خالصانه متوجه پروردگارش شده و هرچه را که قبلاً به آن توجه می‌کرد و طبق وهم و گمان یا جهل و هوی پرستی و یا تأثیر بدمحیط، مؤثر می‌دانست به کناری می‌نهد و دیگر به انسان‌ها و حیوانات و گیاهان و اشیاء بی‌جان پناه نمی‌برد. و این قضیه همان است که طی داستان کشتی سواران در حال غرق که قرآن روایت می‌کند، به آن اشاره کردیم. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَبَ بِهَمِّ بَرِيحٍ طَيْبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَجَبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۲۲﴾﴾ [یونس: ۲۲].

«(چه بسا) هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید با باد موافق، سرنشینان را حرکت می‌دهند و سرنشینان به آن شادمان می‌گردند. به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو، موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که (توسط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه فراری نیست) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمان برداری و دین را تنها از او می‌دانند (و عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمهره‌ی سپاسگزاران خواهیم بود.»

ما قبلاً از این آیه برای اثبات وجود خداوند بهره بردیم، اما در عین حال دلیلی است بر یگانگی او، زیرا نشان می‌دهد که انسان به هنگام فراغت و رهایی از عوامل و انگیزه‌های انحراف و مراجعه دوباره به فطرت خالص و پاک خود، در هنگام سختی‌ها و مشکلات به سوی بت‌ها و خدایان دروغین متوجه نمی‌شود، بلکه بسوی خداوند یکتا و پروردگار خود و جهانیان میل می‌کند. خداوند در این داستان، از گرایش درونی این مشرکان خبر می‌دهد:

﴿دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [یونس: ۲۲].

عقل، دلیلی بر یگانگی خداوند

عقل نیز همانند فطرت به وجود هستی بخشی یکتا در ورای این جهان رهنمون است. این جهان پهناور و گسترده با وجود تنوع آفریده ها که برخی کوچک و برخی بزرگند، برخی جاندار و برخی بی جان، صدا دار و بی صدا، عاقل و غیر عاقل، برخی در بالا و برخی در پایین هستند، همه را یک قانون واحد اداره می کند و از یک ذره ی کوچک تا یک کهکشان عظیم را در بر می گیرد، به گونه ای که یک دانشمند علوم تجربی با تأمل در ساختار یک اتم آن را همانند ساختار منظومه شمسی می بیند و در آن تفاوتی نمی یابد.

به عنوان مثال یک قانون کلی به نام قانون زوجیت در میان همه ی مخلوقات وجود دارد، که انسان از گذشته آن را در خود و حیوانات، و در قالب مذکر و مؤنث شناخته است و حتی آن را در برخی درختان نخل نیز مشاهده کرده بود. سپس دانش جدید به این مسئله پی برد که همه ی گیاهان دارای جنس مذکر و مؤنث هستند و حتی جمادات نیز دارای این زوجیت در قالب بار الکتریکی مثبت و منفی هستند. و از همه مهم تر، اتم به عنوان خشت ساختمان هستی و کوچکترین واحد تشکیل دهنده ی جهان در اطراف هسته ی خود دارای بار الکتریکی مثبت و منفی (در قالب الکترون و پروتون) می باشد. در واقع این یافته ی جدید بشری تصدیق کننده ی حقیقتی است که قرآن در هزار و چهارصدسال پیش به آن اشاره داشته است، که خدای بلندمرتبه چنین به آن اشاره کرده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾

﴿یس: ۳۶﴾.

«تسبیح و تقدیس خدایی را سزااست که همه ی نر و ماده ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می روید و از خود آنها و از چیزهایی که ایشان نمی دانند.»
و نیز می فرماید:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذاریات: ۴۹].

«ما از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید.»
واضح است که لفظ «کل شیء» نه مجاز است و نه بیانگر اکثریت، بلکه همان معنی حقیقی خود را داراست.

از جمله دلایل دیگری که بر وحدت هستی دلالت می‌کند، همکاری، هم‌بستگی و هماهنگی موجود میان اجزاء هستی است. به گونه‌ای که هر جزئی وظیفه‌ی خود را به طور منظم و بدون برخورد با سایر اجزاء و یا ایجاد مانع و انحراف از مسیر، به انجام می‌رساند و علاوه بر آن هر جزئی جزء دیگر را با تأمین نیازمندی‌هایش در انجام وظیفه یاری می‌دهد و خود نیز آنچه را به آن احتیاج دارد از او می‌گیرد. همان گونه که در روابط موجود میان جهان حیوانات و گیاهان مشاهده می‌کنیم. آیا میان این دو دسته از مخلوقات، قراردادی برای انجام این مبادلات وجود دارد؟ یا این که ذاتی مدبر و بلندمرتبه میان این دو گروه چنین رابطه‌ی شگفت‌انگیزی را تنظیم نموده است؟

و باز جای این پرسش است که چه کسی روابط میان خورشید و زمین، زمین و ماه، ماه و خورشید و ستاره‌های منظومه شمسی با یکدیگر و بین منظومه شمسی با میلیون‌ها مجموعه ستاره دیگر که در کهکشان بزرگ ما وجود دارند را برقرار ساخته است؟ به گونه‌ای که همه با هم همکاری دارند و برخوردی میان آنها نیست و هر چیز طبق محاسبه و اندازه‌ی مشخص قرار دارد.

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿۵۱﴾ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿۵۲﴾ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ

الْمِيزَانَ ﴿۵۳﴾ [الرحمن: ۵ - ۷].

«خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در گردش) هستند. گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند. آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی گذاشت.»

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

﴿۵۴﴾ [یس: ۴۰].

«نه خورشید را سزد (که در مدار خود سریعتر شود و) به (مدار) ماه رسد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد. هر یک در مداری شناورند.»

این یکپارچگی و هماهنگی موجود میان همه‌ی مخلوقات که هم با چشم سر و هم با دیده‌ی بصیرت قابل مشاهده است، خود دلیلی بسیار نیکو برای یگانگی پدیدآورنده‌ی آن است و البته به طور قطع، دلیل واضحی نیز برای وجود اوست.

یقیناً اگر در ورای این جهان بیش از یک خالق وجود داشت، نظام هستی به تزلزل افتاده و اعتدال آن مختل می شد و در هر جزئی از اجزاء هستی، اثر امر خالق همان قسمت را که بر آن مسلط بود، می یافتیم. و می دیدیم که در اثر اراده‌ی خدایان متعدد قوانین حاکم بر هستی، متفاوت و سنت های جاری میان مخلوقات با هم در تضاد است و در نتیجه آن به طور یقین همه‌ی هستی به تباهی می گرایید.

قرآن کریم نیز در صدد اثبات یگانگی پروردگار به همین دلیل موجود در هستی اشاره می کند و می فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾﴾
[الأنبياء: ۲۲].

«اگر در آسمان ها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می بودند، قطعاً آسمان ها و زمین تباه می گردیدند (زیرا بودن دو شاه در کشوری و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می زند) لذا یزدان صاحب سلطنت جهان، برتر از آن چیزهایی است که ایشان بر زبان می رانند.»

و در یکی از سوره‌های قرآن آمده است که:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٩١﴾﴾ [المؤمنون: ۹۱].

«خداوند نه فرزندی برای خود گرفته است و نه خدایی با او انباز بوده است، چرا که اگر خدایی با او می بود، هر خدایی به آفریدگان خود می پرداخت و هر یک از خدایان بر

دیگری برتری و چیرگی می جست. خدا والاتر و بالاتر از آن چیزهاست که ایشان می گویند.»

از جهتی دیگر اعتقاد به یگانگی پروردگار بلندمرتبه، علاوه بر این که انسجام حاکم بر هستی بر آن دلالت می کند، امری است که با منطق درست بشری نیز هماهنگ است. زیرا عقل بشر ندای عبور از کثرت به سوی وحدت را می دهد و خواهان این است که از اسباب متعدد به یک سبب واحد برسد که سر - منشأ همه‌ی اسباب و علت همه‌ی علت‌ها باشد. و به همین دلیل است که برخی از فیلسوفان از تعبیر «علت اولیه» برای خالق هستی استفاده می کنند.

وحی، دلیلی بر یگانگی خداوند

همراه با دلایل فطری و عقلی که نشان از یکتابودن خداوند دارند، دلایل شنیداری نیز که نسل‌های مختلف از کتاب‌های خداوند و پیامبرانی که در سرزمین‌ها و دوران‌های مختلف ظهور یافته‌اند، نقل نموده‌اند بر یگانگی خداوند دلالت دارند. که این دلایل شامل دعوت خدا و فرستادگانش است، برای ایمان به خدایی واحد و بی شریک و انجام عبادت فقط برای او و نیز شامل انکار و ردّ اقوامی است که برای خدا شریک قائل شده و مرتکب کاری شده‌اند که دلایلی از خداوند برای آن نازل نشده است.

در این مجال، قرآن که عهد الهی و محفوظ از تحریف است و مشتمل بر هدایت آسمان برای زمین است، رشته‌ی سخن به دست گرفته و برخی داستان‌های پیامبران را برای ما بازگو می کند که همه‌ی آنها برای بیان عقیده‌ی یکتاپرستی برانگیخته شدند. و این همان دلیلی است که قرآن آن را بر ضدّ مشرکینی به کار می گیرد که به همراه خداوند، خدایان دیگری را نیز می پرستیدند. در حالی که هیچ دلیلی از عقل و وحی نداشتند.

اکنون به همراه یکدیگر به قسمتی از سوره‌ی انبیاء گوش فرا می دهیم که با توییخ و انکار مشرکین سخن می گشاید و می فرماید:

﴿أَمِ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾
[الأنبياء: ۲۱ - ۲۲].

﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّن مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنبياء: ۲۴ - ۲۵].

«آیا آنان غیر از یزدان، معبودهایی را به خدای گرفته اند؟! بگو دلیل خود را (بر این شرک) بیان دارید. این (قرآن) راهنمای کسانی است که با من همراهند و این (هم تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی) راهنمای کسانی بوده که قبل از من می زیسته اند (هیچیک شرک را جایز نمی دانند) اصلاً اغلب آنان (چیزی از حق) نمی دانند و این است که (از یکتاپرستی به شرک) روی گردانند.»

خداوند در سوره ی احقاف از آنان دلیلی نقلی برای ادعای شرک آمیزشان می طلبد:
﴿أَتُوتِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾﴾ [الاحقاف:
. [۴]

«(اگر فرضاً می گوید که معبودان دروغین شما در آفرینش آسمان ها و زمین شرکت داشته اند) کتابی (از کتب آسمانی) پیش از این (قرآن) یا یک اثر علمی (و باستانی) برای من بیاورید، اگر راست می گوید.»

توحید جوهر ایمان به خدا

ای برادر! حال که دانستی ایمان به خداوند جوهر همه ی عقاید اسلامی است؛ بر تو لازم است که بدانی توحید نیز جوهر ایمان به خدای متعال است و اگر ایمان به وجود خداوند با یکتاپرستی همراه و همگام نباشد، همان کفر و شرک است و به پلیدی و دروغ و ظلم بزرگی تبدیل شده و گمراهی آشکاری به بار خواهد آورد.

به این خاطر بر تو ای فرد مسلمان، لازم است که حقیقت توحید را بدانی. توحیدی که خداوند به آن امر کرده، دینش را بر آن بنیان نهاده کتابش را برای بیان آن فرو فرستاده، و پیامبرش را در جهت ابلاغ آن برانگیخته و رسیدن به خیر دنیا و آخرت را به انجام آن و خالص گردانیدنش وابسته نموده است. توحیدی که خداوند بهشت را برای اهل و یاران آن برگزیده و آتش دوزخ را برای دشمنان و بدخواهان آن اختصاص داده است. این در حالی است که بسیاری از مردم خود را اهل توحید می‌دانند و ادعا می‌کنند که باور و اندیشه و رفتار همان توحید خالص و پاک است و دیگران بر مسیر باطل هستند. اما:

وَ كُلاًّ يَدْعِي وَضِلاًّ لِّلَّيْلِ وَ لَيْلِي لَا تُقَرُّ لِّذَا وَلَا ذَا!

همه را دعوی وصل لیلی است، ولی لیلی از این و آن مبراست.

از این گروه می‌توان به همراهان فلسفه ارسطویی و پیروانش که به «فیلسوفان مسلمان» مشهورند اشاره کرد، که توحید در نزد آنان عبارت است از: «اثبات وجود خداوند بدون ماهیت و صفت» و این که خدا وجودی مطلق است که هیچ ماهیتی به او تعلق نمی‌گیرد، هیچ صفتی برای او ثابت نمی‌شود و به هیچ وصفی مختص نیست، بلکه صفات او به طور کلی سلبی و اضافی است.

البته واضح است که نتیجه‌ی توحید این گروه به انکار پروردگاری انجامید که همه‌ی ادیان آسمانی به سوی او فرا خوانده بودند و نیز در نتیجه این نوع توحید، خلقت جهان توسط خداوند، تدبیر او در امور و دانش و علم او به همه‌ی جریانات نیز انکار شد. به عقیده‌ی آنان، جهان قدیم است^۱ و خداوند مردگان را زنده نمی‌کند، نبوت را می‌شود که به دست آورد و همانند سایر شغل‌های بشری است. خداوند نسبت به وضعیت جانداران هیچ اطلاعی ندارد و قادر نیست که هیچ یک از پدیده‌های جهان را تغییر داده و در هستی دخل و تصرفی کند... حلال و حرام، امر و نهی و بهشت و جهنم هیچ مفهومی ندارد... آری این است توحید فیلسوفان!!

۱- قدیم در مقابل حادث، یعنی چیزی که از ازل وجود داشته و زمانی برای خلقت آن نمی‌توان تصور کرد. (مترجم)

و آیا خبر دعوتگران «وحدت وجود» را شنیده‌ای؟ کسانی که آنان نیز فقط خود را اهل توحید می‌دانند و دیگران را چندگانه پرست می‌خوانند! آیا می‌دانی که توحید مورد ادّعی آنان چیست؟ آنان معتقدند که خداوند پاک، عین مخلوقات خود است و عبارتست از وجود هر موجود و حقیقت و ماهیت موجودات همان خداوند است. نشانه‌ی هر چیزی خداست و در هر شیئی دلیلی است که نشان می‌دهد آن شیء عین ذات خداوند است. البته محققان آنان، این تعبیر را نمی‌پسندند. بلکه می‌گویند: «خداوند عبارت است از نشانه‌ها، دلایل و مدلولات.»

آنان قائل به وجود موجودات متعدّد در حقیقت و وجود نیستند، بلکه این تعدّد را وهم و گمان می‌دانند. در واقع خداوند نزد آنان هم خواستگاری کننده است و هم خواستگاری شونده. هم ذبح می‌کند و هم ذبح می‌شود، هم می‌خورد و هم خورده می‌شود. و این قضیه نزد آنان همان سیرّی است که کلمات آهسته قرون اولیه اسلام بر آن دلالت کرده و هدایت نبوی در صدد بهره مند ساختن مردم از آن بود، و این باور همان است که محقق و عارف این تفکر، ابن سبعین به آن معترف است!

اما نتیجه و محصول چنین توحیدی آن است که فرعون و نمرود و امثال آن ظالمان را افرادی کاملاً مؤمن و عارف و خداشناس حقیقی بدانیم. و بپذیریم کسانی که بتها را می‌پرستیدند در واقع خود خداوند را عبادت کرده‌اند. و راه درست و صحیح را انتخاب کرده‌اند... و دیگر نباید فرقی بین حرمت مادر و خواهر و یک زن بیگانه و بین آب و شراب و ازدواج و زنا قائل شد.

چرا که همه از یک سرچشمه هستند و در واقع خود همان سرچشمه هستند و پیامبران، راه را بر مردم تنگ کرده و مقصد را از آنان دور کرده‌اند و حقیقت، چیزی غیر از آن است که بدان فرا خوانده‌اند.

اما اگر این باورها را فراموش کنیم نمی‌توانیم توحید معتزله که خود را اهل توحید و عدالت پنداشته و آن را اولین اصل از اصول پنچگانه‌ی خود قرار داده‌اند، نادیده بگیریم. حال بنگر که مفهوم توحید آنان چیست!؟

توحید معتزله مساوی است با انکار «قَدَرِ خداوند» و اراده‌ی عمومی او در مورد کائنات و توانایی او در اداره‌ی آن ... پیروان جدید این فرقه، توحید «جهیمه» را نیز به باور توحیدی خود اضافه کرده و در نتیجه، حقیقت توحید آنان عبارت است از: انکار قَدَر و انکار حقیقت نام‌های نیکوی خدا و صفت‌های والای او.

در مقابل این توحید کج و لنگ، توحید «جبریه» ظاهر می‌شود که مطابق آن: خداوند در خلقت و افعال یگانه است و بندگان در انجام کارها بطور حقیقی اثرگذار نیستند و خودشان اعمال خود را انجام نداده و بر آن توانا نیستند و حرکات اختیاری آنان فقط همانند تکان خوردن شاخه‌های درختان به هنگام وزش باد است و لازم نیست که افعال خداوند مطابق حکمت و هدفی که مقتضی آن کار است، باشد. مخلوقات نیز دارای قدرت و خصوصیات ذاتی و غرائز و اسباب نیستند. بلکه همه چیز تحت فرمان یک اراده‌ی محض است که چیزی را بر چیز دیگر ترجیح داده و برای این ترجیح دلیل و حکمت و سببی وجود ندارد.^۱

از طرفی دیگر آیا کسی نسبت به توحید مردم عوام و گمراه و کسانی که به مشایخ مشهورند و خود عامل گمراهی مردم هستند و در لباس دین و مردان صالح خدا در آمده‌اند، بی‌خبر است؟ آنان کسانی هستند که به غیر خدا امید دارند و از غیر او می‌ترسند و کسانی مورد رغبت و ترس آنان هستند که به اولیاء و اقطاب و واسطه و ابدال و ... لقب گرفته‌اند. این مردم نادان در اطراف مرقد آنان طواف کرده و آنان را بیشتر از خداوند به فریاد می‌خوانند و از آنان بیشتر از او کمک می‌خواهند و به هنگام مشکلات و سختی‌ها شتابان به سوی آنان رفته و رفع مشکلات و دفع مصیبت‌ها را از آنان می‌طلبند. زیرا آنان را واسطه‌ی بین خود و خدا دانسته و معتقدند اگر واسطه نباشد، مقصود نا حاصل است! البته پیش از همه این عقاید گمراه که به توحید نسبت داده شده‌اند، عقیده‌ی مسیحی‌ها نیز در مورد توحید از کسی پنهان نیست. آنان که معتقدند دینشان یک دین توحیدی است و از دایره‌ی توحید خارج نگشته است!

۱- نگا: مدارج السالکین، ابن قیم، ج ۳ ص ۴۴۷-۴۴۹، چاپ السنة المحمدية.

می گویند که خداوند سومین سه گانه هاست. یعنی: پدر، پسر و روح القدس که خانواده یا گروه مقدس هستند. خدای پدر، خدای پسر و روح القدس.

حال اگر به آنان بگویی شما چگونه خود را موحد می دانید، در حالی که معتقد به سه خدا هستید؟ می گویند: این سه خدا، یک خدا، و یک خدا سه خداست!! و عقل و منطق در این مسئله مربوط به عقیده نمی تواند دخالت کند. در واقع شعار آنان این است که: کورکورانه به این قضیه معتقد باش!!

با توجه به همه ی مطالب گذشته روشن است که بیان حقیقت توحیدی که اسلام به آن فراخوانده است و تعالیم خود را بر آن بنیان نهاده جزو مهم ترین واجبات است و جهت جدایی حق از باطل بسیار اساسی است.

توحیدی که به آن امر شده است

توحیدی که به آن امر شده است، دارای دو بخش است:

الف) اعتقادی ب) عملی و رفتاری

به عبارت دیگر توحید کامل دارای دو بخش جدایی ناپذیر است. بخشی از آن مربوط به شناخت خدا، اثبات وجود او و اعتقاد به آن است و بخش دیگر مربوط به طلب خدا، قصد به او رسیدن و اراده‌ی او را کردن است.

در واقع ایمان هیچ شخصی نزد خداوند مقبول نیست مگر این که هم در علم و اعتقاد، خدا را تنها بداند و ایمان داشته باشد که خداوند در ذات و صفات و افعال یگانه است و شریک و مشابه و فرزند ندارد و فرزند کسی هم نیست.

و هم در قصد و عمل نیز خدا را تنها بداند. یعنی تنها او را شایسته‌ی عبادت کامل و اطاعت بی چون و چرا دانسته و فقط در برابر او اظهار ذلت کرده و توبه و ندامت و توکل و ترس و امید را فقط برای خدا انجام دهد.

بخش اول توحید، همان است که به روشنی و وضوح در سوره «اخلاص»، ابتدای سوره «آل عمران»، اول سوره «طه»، اول سوره سجده، اول سوره «حدید» و انتهای سوره «حشر» و... بیان شده است.

و بخش دوم توحید نیز همان است که در سوره‌های زیر بیان شده و کاملاً مورد تأکید قرار گرفته است: سوره «کافرون»، کل سوره «انعام»، ابتدای سوره «اعراف» و انتهای همین سوره ابتدای سوره «یونس» و اواسط و آخر همین سوره و ابتدا و انتهای سوره «زمر».

البته در اغلب سوره‌های قرآن به آن اشاره شده است و امام ابن قیم می‌فرماید که تمامی سوره‌های قرآن در برگیرنده‌ی این دو نوع توحید هستند.

بسیاری از نویسندگان جدید و قدیم نوع اول توحید را «توحید ربوبیت» و نوع دوم آن را «توحید الاهیت» یا «الوهیت» نامیده‌اند.

ای خواننده‌ی گرامی، من (مؤلف) تو را نیازمند این می‌دانم که معنی این دو اصطلاح در پرتو نور بیشتری از علم و دانش قرار گیرد و تو دلیلی روشن از پروردگار خود داشته و در

دین خود دارای بینش باشی تا آنان که گمراه می شوند با آگاهی و حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

اکنون با تفصیل بیشتر بدانیم که معنی توحید ربوبیت و توحید الوهیت چیست؟

الف) توحید ربوبیت

معنی آن این است که ایمان داشته باشیم، خداوند، پروردگار آسمان ها و زمین است و هر کس و هر چه در آنهاست، توسط او آفریده شده و امر و فرمان در سراسر این جهان مخصوص اوست و در اداره ی امور این هستی شریک و یآوری ندارد و کسی نیست که وی را برای کارهایی که می کند، بازخواست کند. پس او به تنهایی پرورش دهنده ی همه چیز، روزی رسان هر موجود زنده و تدبیرکننده هر امر است. تنها اوست که می تواند به پستی کشاند و یا به بزرگی و مقام، ببخشد یا منع کند، ضرر رساند و یا بهره دهد، عزیز کند و یا به ذلّت و خواری رساند. غیر از خدا هر کس و هر چه که هست، نه اختیار نفع و ضرر خود را به عهده دارد و نه دیگری را، مگر به اذن و اجازه و خواست او.

باید دانست که این بخش از توحید را همه قبول دارند مگر ماده پرستان ملحد که وجود خدا را انکار می کنند و در گذشته به «دهریون» و امروزه به «کمونیست ها» مشهورند.

عده ای دیگر از این ماده پرستان به «دوگانه پرستان» مشهورند که معتقد بوجود دو خدا برای جهان هستند، خدای نور و خدای تاریکی ها. و غیر از این گروه، اکثر مشرکین جهان مانند مشرکین زمان جاهلیت عرب، این بخش توحید را قبول داشته و آن را انکار نمی کردند. قرآن از آنان این گونه نقل می کند:

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾

[العنکبوت: ۶۱].

«هرگاه از آنان (که کسانی یا بت هایی را شریک خدا می دانند) بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را (برای شما) مسخر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا! (زیرا می دانند که معبودان دروغین مخلوقند و از این کار ناتوان).»

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [العنكبوت: ۶۳].

«اگر از آنان (که مشکوکند) بپرسی چه کسی از آسمان آب بارانده است و زمین را به وسیله‌ی آن پس از مرگش زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!».

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۹﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹۰﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنِي تُسْحَرُونَ ﴿۹۱﴾ [المؤمنون: ۸۴ - ۸۹].

«بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیستند، اگر دانا و فرزانه اید؟! خواهند گفت: از آن خدایند. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌گردید. بگو: چه کسی صاحب آسمان‌های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیش نمی‌گیرید (و خود را از فرجام شرک و کفر و نافرمانی نسبت به خدا، به دور نمی‌دارید). بگو: آیا چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد؟ و پناه می‌دهد (هرکسی را که بخواهد) و کسی را (نمی‌توان) از (عذاب) او پناه داد. اگر فهمیده و آگاهید؟! خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس چگونه گول (هوی و هوس و وسوسه‌های شیطان را) می‌خورید و انگار جادو می‌شوید.»

چنین پاسخ‌هایی از طرف مشرکین نشان می‌دهد که آنان ربوبیت خداوند تعالی را در هستی و تدبیر امور می‌پذیرفتند و به آن ایمان داشتند. و لازمه‌ی این ایمان این بود که فقط خدا را عبادت کرده و در عبادت خودکسی را شریک او نکنند، اما آنان منکر بخش دیگر توحید، یعنی «توحید الوهیت» بودند [و به همین خاطر، قرآن آنان را مشرک می‌داند].

ب) توحید الوهیت

معنی توحید الوهیت این است که بندگی و خضوع و اطاعت کامل و بی چون و چرا فقط برای خداوند متعال باشد و فرد معتقد به این توحید به جز خداوند هیچ شخص دیگری را عبادت نکرده و در زمین و آسمان شریکی برای وی نگیرد. توحید کامل زمانی به انجام می‌رسد که توحید الوهیت همراه توحید ربوبیت پذیرفته شود. زیرا توحید ربوبیت به تنهایی برای نجات کافی نیست و عرب‌های مشرک با وجودی که آن را پذیرفته بودند، اما به دایره‌ی اسلام وارد نشدند [و بر کُفر خود باقی ماندند] زیرا بدون دلیل صحیح برای خدا شریک قائل بوده و خدایان دیگری را به همراه خدای حقیقی می‌پرستیدند. به این گمان که این خدایان آنها را به خدای حقیقی نزدیک کرده و یا نزد او برایشان شفاعت کنند.

مسیحیان نیز منکر این نبودند که پروردگار آسمان‌ها و زمین الله است. اما عیسی مسیح را شریک وی دانسته و غیر از خدا، او را نیز خدا می‌دانستند. به همین دلیل در معیار قرآن، این مسیحیان همانند سایر کفار در جهنم جاودانه شده و بهشت بر آنان حرام شده است.

باگذشت زمان مردم از توحید الوهیت فاصله گرفته و خدایان مختلفی را به غیر از خدای واقعی عبادت کردند. قوم نوح، «وَدّ» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را و قوم ابراهیم، بت‌های چوبی و سنگی را و مصریان قدیم، گوساله را، هندوها گاو را، اهالی سرزمین سبا خورشید را، ستاره‌پرستان ستاره‌ها را، آتش پرستان آتش را، عرب‌ها بت‌های سنگی را و مسیحیان عیسی و مادر عیسی و دانشمندان و راهبان خود را را عبادت کردند. اینان همه مشرکند. زیرا عبادت را که فقط شایسته‌ی خداست برای دیگران انجام دادند.

اکنون بدانیم «عبادت» که فقط مخصوص خداست، به چه معنی است؟

معنی عبادت

عبادت دارای دو معنی کاملاً وابسته به هم است. به همین دلیل در یک کلمه جمع شده‌اند. و این دو معنی عبارتند از نهایت تسلیم و نهایت محبت. پس خضوع و تسلیم کامل به همراه محبت کامل به معنی عبادت است. و محبت بدون تسلیم یا تسلیم بدون محبت، عبادت به

حساب نمی آید، حتی اگر تسلیم و محبت با هم جمع گردند، اما به کمال نرسند باز هم عبادت نیست و برای معنی عبادت کمال تسلیم و محبت لازم است.

شیوه‌های مختلف عبادت و انواع آن

عبادت آن گونه که بسیاری از مردم می‌پندارند دارای یک شیوه نیست، بلکه انواع و شیوه‌های مختلفی دارد، از جمله:

الف) دعا کردن: یعنی رسیدن به یک نفع، دفع ضرر، رفع بلا، پیروزی بر دشمن و یا چیز دیگری را از خداوند خواستن. پس اگر چنین درخواستی از ته دل از خداوند خواسته شود، مغز عبادت و روح آن انجام شده است و در حدیث آمده است که «دعا عین عبادت است.» به روایت ترمذی

ب) انجام مراسمات دینی: مانند: نماز، روزه، صدقه، حج، نذر، قربانی و امور مانند آن که صحیح نیست چنین اعمالی برای غیر خدا انجام شود.

ج) اطاعت دینی کامل در برابر احکامی که خداوند بیان نموده و اعتراف به حقانیت شریعت او که در آن اموری را حلال و اموری را حرام کرده و برای برخی اعمال حدودی قرار داده و براساس آن نظام زندگی را سامان بخشیده است. پس برای کسی که خدا را پروردگار خود می‌داند جایز نیست، نظام زندگی، احکام، ارزش‌ها و قوانین آن را از بشر بگیرد و در برابر آن تسلیم شود و در زندگی خود مطابق آنها حکم کند، مگر این که دلیلی از جانب خداوند برای آن موجود باشد. پس این مسئله هم نوعی عبادت است.

اهمیت توحید الوهیت

مهم‌ترین و اساسی‌ترین بخش توحید، توحید الوهیت است. و چنان که خواهد آمد پیامبران گرامی بیشترین توجه خود را صرف بیان آن نموده‌اند. توحید الوهیت به قدری اساسی است که به هنگام بیان لفظ توحید، فقط این بخش از آن به ذهن می‌رسد.

همین بخش توحید است که خداوند، پیامبران و کتاب‌های آسمانی را برای بیان آن ارسال داشته و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس برای تحقق آن گسترانیده است. به خاطر آن است

که عذاب «حاقه» به حقیقت و عذاب «واقعیه» به وقوع پیوست، دفاتر حساب و کتاب برای آن منتشر و ترازوی اعمال برای آن مستقر گشت و بازار بهشت و جهنم برای آن برپا شد. به دلیل همین بخش توحید است که مردم به شقاوتمند و سعادت‌مند تقسیم گشته، برخی میهمان باغ‌های بهشت و گروهی روانه‌ی آتش دردناک جهنم گردیدند.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عنوان توحید

توحیدی که پیامبران آورده‌اند دارای عنوانی است که در یک کلمه‌ی مختصر، حقیقت را تعبیر می‌کند. و آن عنوان، جمله «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که به کلمه «توحید» یا کلمه «اخلاص» و یا کلمه «تقوی» نامیده شده است.

این کلمه‌ی با عظمت، صفت خداوندی را از تمام خلایق نفی کرده و آن را فقط برای پروردگار یکتا اثبات می‌کند و مطابق آن فقط الله خدای حقیقی است و به جز او هر چه را که مردم در زمان‌های مختلف عبادت کرده‌اند، خدایانی بی‌ارزش و باطل به حساب می‌آید که ساخته‌ی دست جهالت و خرافات هستند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲].

«(مسأله) به همین منوال است و خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند، باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است.»

اله یعنی معبود حقیقی و محبوب مورد اطاعت و کسی که شایسته است عبادت شود، چون دارای صفات کمال است و به خاطر دارا بودن این صفات لازم است، نهایت محبت و نهایت تسلیم به او اختصاص داده شود و وجود این دو حالت به معنی عبادت است. طبق بیان شیخ الاسلام ابن تیمیه «اله» عبارت است از کسی که دل‌ها اسیر محبت او بوده و در برابر او تسلیم شده و خوار و ذلیل گردیده‌اند، از او ترسیده و به او امید دارند، در سختی‌ها به او رجوع کرده و در امور مهم به فریادش خوانند و در کارهای نیکو بر او توکل کنند، به او پناه برده و با یاد او به اطمینان و با محبت او به آرامش رسند ...

بسیار روشن است که چنین کسی با چنین صفاتی فقط خداوند می‌باشد. به این خاطر است که «لا اله الا الله» صادق ترین و برترین گفتار است. اساس هر امر و والاترین نیکی هاست. در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «برترین کلامی که من و پیامبران قبل از من گفته‌اند، لا اله الا الله است.»

توحید اولین وظیفه‌ی پیامبران

به دلیل اهمیت توحید و جایگاه اساسی آن در همه‌ی ادیان آسمانی، اولین عنصر دعوت همه‌ی پیامبران از نوح تا محمد (درود و سلام خدا بر تمامی آنان باد) همان توحید بوده است.

اولین وظیفه‌ی پیامبران که خداوند آنان را برای هدایت بندگان خود برگزیده بود، در دو امر اساسی نمودار می‌شود که این دو امر مکمل یکدیگرند:

۱- دعوت به عبادت پروردگار یکتا

۲- دعوت به دوری از طاغوت.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده ایم (که به مردم اعلام کنند) که خدا را پرستید و از طاغوت (شیطان، بتها و ستمگران) دوری کنید.»

خداوند در آیه‌ای دیگر خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی

جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

به همین دلیل است که می‌بینیم اولین سخن هر پیامبری با قومش این بود که: «ای قوم من!

تنها خداوند را پرستید. زیرا جز او خدای دیگری ندارید.»

قرآن کریم از زبان نوح و هود و صالح و شعیب و ... همین کلام را نقل کرده است. نوح که اولین پیامبر فرستاده شده به سوی مشرکین است، به قوم خود می گوید:

﴿إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ﴿٢٦﴾﴾ [هود: ۲۵ - ۲۶].

«(نوح به قوم خود گفت:) من بیم دهنده (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می باشم. (پس) جز الله کس و چیز دیگری را نپرستید.»
عیسی مسیح پسر مریم که قومش پس از او، وی را به خدایی گرفته و عبادتش کردند، می گفت:

﴿يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾﴾ [المائدة: ۷۲].

«عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل! خدای یگانه ای را پرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بی گمان هرکس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او آتش است و ستمکاران یار و یاورى ندارند.»

اما دعوت خاتم پیامبران، محمد مصطفی ﷺ به سوی توحید و اجتناب از طاغوت بسیار آشکارتر، قوی تر، عمیق تر و جاودانه تر بوده و این مسئله در قرآن و سنت بوضوح به چشم می خورد و در منهج و احکام و آداب و اخلاق اسلامی تجلی یافته است.

توحید شعار اسلام

از جمله نشانه های توجه بسیار زیاد اسلام به توحید، این است که آن را به عنوان شعار خود برگزیده و به آن وسیله از همه ادیان دیگر از جمله «بت پرستی» و ادیان منحرف اهل کتاب جدا شده است، به صورتی که عبارت «دین توحیدی» به مشهورترین صفت اسلام تبدیل گشته است. و عنوان اسلام نیز در دو کلمه یا دو جمله تجسم یافته و هر کس که آن

دو را بر زبان جاری سازد، به دین اسلام وارد می شود، آن دو کلمه عبارتند از: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

بیان توحید در اسلام چنان مهم است که به شعاری روزانه تبدیل شده و حتی هر فرد مسلمان باید در نمازهای فرض خود نه بار در تشهد و پنج بار در اقامه آن را تکرار کند. اسلام به این هم اکتفا نکرده و این شعار توحیدی را در اذان نیز قرار داده تا هر روز پنج بار از بالای منابر مساجد، ندای «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برای همه جهانیان اعلام شود.

و از جمله برنامه‌های ظریف اسلام این است که برای پدری که صاحب فرزند می شود، سنت قرار داده تا با بانگ اذان در گوش راست فرزندش و با بانگ اقامه در گوش چپ او به استقبال میلاد او رود، تا ندای توحید اولین صدایی باشد که به گوش نوزاد می رسد. و نیز بعد از آنکه به مقدار مقرر زندگی را گذراند و موعد مرگ او فرا رسید، بر دوستان و نزدیکان او لازم است که کلمه توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر او تلقین کنند.

بر این اساس «کلمه توحید» اولین چیزی است که به وسیله آن فرد مسلمان نور زندگی را دریافت می دارد و آخرین چیزی است بدان وسیله زندگی را به پایان می برد. و روشن است که در فاصله میان گهواره‌ی طفولیت و بستر مرگ نیز، وظیفه‌ای جز برپایی توحید و دعوت بسوی آن برای فرد مسلمان وجود ندارد.

توحید حقّ خدا بر بندگان

از مواردی که اهمیت توحید را تأکید می کند، این است که پیامبر ﷺ فرموده اند که توحید حق خداوند بر بندگان است و نباید آن را نادیده گرفت یا از آن غفلت شود.

بخاری و مسلم از معاذ بن جبل (رضی الله عنه) روایت کرده اند که می گوید: «به همراه پیامبر ﷺ سوار بر الاغی بودم که فرمود: ای معاذ آیا می دانی حقّ خدا بر بندگان و حق بندگان بر خدا چیست؟ گفتم: خدا و رسول داناترند. فرمود: حق خدا بر بندگان این است که او را عبادت کرده و چیزی را شریک وی نگردانند و حق بندگان بر خداوند این است که اگر کسی برای وی شریک قرار ندهد، او را عذاب ندهد.»

گفتم: «ای رسول خدا، آیا مردم را به این مژده بشارت دهم؟»
 فرمود: «خیر، زیرا در این صورت در اعمال کوتاهی می کنند.»
 دلیل این که خداوند بر مردم چنین حقی دارد، این است که خداوند متعال انسان را از عدم خلق کرده و با نعمت های بیشماری وی را یاری نموده، خورشید و ماه و شب و روز را برای خدمت وی مسخر کرده و به وی عقل و قدرت بیان ارزانی داشته است.
 پس از جمله حقوق خدا که خالق و روزی رسان و بخشنده و راهنما و رحمن و رحیم است این است که شکرگزاری شده و مورد ناسپاسی قرار نگیرد، به یاد آورده شود و فراموش نشود و اطاعت گردد و نافرمانی نشود.
 به همین خاطر بیان حقیقت و تأکید آن اولین سفارشی است که در وصایای دهگانه ی قرآن بیان شده است. این وصایا که به «حقوق ده گانه» نامیده شده، چنین آغاز می شود:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۚ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: ۳۶].

«تنها خدا را عبادت کنید و (بس و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید.»
 آیه ای دیگر نیز که جزو آیات محکم^۱ قرآن است و مشتمل بر همان وصایای دهگانه نیز هست، در سوره انعام چنین آمده است:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِ مَا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ۖ وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾

[الانعام: ۱۵۱].

«بگو: بیائید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید.»
 به همان صورت چنین سفارشی در سوره اسراء ضمن آیاتی که موارد حکمت را بیان می فرماید آمده و چنین آغاز می شود:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ۖ آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْدُومًا ۗ وَلَا تَقْضُ رُبُّكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا

إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الأسراء: ۲۲-۲۳].

۱- آیات محکم در مقابل آیات متشابه است و به آیاتی گفته می شود که قابل تأویل نبوده و فقط یک معنی را در بر دارد. (مترجم)

«(ای انسان!) با خدای واحد، خدای دیگر قرار مده (و معبود خود مدان و به فریاد مخوان) که نکوهیده و زبون شوی. (ای انسان) پروردگارت فرمان داده است که جز او را پرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.»

توحید برنامه و هدف فرد مسلمان در زندگی

روشن است که اگر آغاز زندگی فرد مسلمان با توحید و پایان آن هم با توحید است، پس وظیفه‌ی او در فاصله‌ی میان مهد ولادت و بستر مرگ نیز همان اقامه‌ی توحید و فراخوانی به آن است.

خداوند متعال در بیان وظیفه‌ای که دو گروه مکلف انس و جن را برای آن خلق کرده است، می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ

[الذاریات: ۵۶ - ۵۷].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریدم. من از آنان نه درخواست هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند.»
این آیه کریمه بیان می‌دارد که خداوند سبحان انسان‌ها و جنی‌ها را فقط به این خاطر خلق کرده که تنها او را پرستیده و برایش شریک نگیرید و در اصل، هدف و حکمت خلق آنها همین است. خداوند آنان را خلق نکرده که همانند چهارپایان، بدون شناخت پروردگار و بدون قدردانی از او بخورند و بهره‌برند و هیچ عبادتی برای او انجام ندهند و در مقابلش خشوع و زاری نداشته باشند..

پس اگر کسی زندگی خود را به سربرد و هدف خلقت و وظیفه‌ی زندگی خود را که همان عبادت پروردگار یکتاست، انجام ندهد، به طور قطعی مقام انسان‌های عاقل و مکلف را از دست داده و مانند چهارپایان و بلکه گمراه‌تر از آنان خواهد شد.

ابلاغ توحید وظیفه‌ی امت اسلام

همان گونه که توحید رسالت انسان مسلمان در زندگی است، رسالت امت اسلامی نیز هست که آن را به همه ی جهان و جهانیان ابلاغ کند. به همین دلیل است که پیامبر گرامی ﷺ پیام خود را که برای پادشاهان کسری و قیصر و روم و سایر پادشاهان و امیران زمین فرستاد، با این جمله ی قرآنی به پایان می‌رساند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم) که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدائی نپذیریم، پس هرگاه (از این دعوت) سر برتابند، بگوئید گواه باشید که ما تسلیم (اوامر و نواهی خدا) هستیم.»

اصحاب پیامبر ﷺ که رضوان خدا نصیب آنان باد و پیروان نیک روش آنان نیز این رسالت مهم و وظیفه ی خود را در برابر آن به خوبی می‌دانستند. از این رو هنگامی که رستم فرمانده سپاه ایرانی از ربعی بن عامر نماینده ی لشکر اسلام در جنگ قادسیه پرسید که شما چه کسانی هستید؟ و خواسته شما چیست؟ در پاسخ گفت: «ما قومی هستیم که خداوند برگزیده تا مردم را از بندگی بندگان به سوی بندگی پروردگار یکتا هدایت کرده و از تنگنای دنیا به وسعت آن و از جور ادیان به طرف عدل اسلام رهنمود سازیم.»

توحید چگونه تحقق می‌یابد؟

توحیدی که پیامبران از جانب خدا آورده‌اند و اسلام به اثبات و تأکید و حمایت آن توجه نموده است، تحقق پیدا نخواهد کرد و ریشه های آن استوار نخواهد گشت و شاخه های آن رشد نخواهد کرد، مگر این که عناصر زیر برای آن فراهم شود:

عنصر اول: خالص گردانیدن عبادت برای خداوند یکتا

عنصر دوم: کافر دانستن همه ی طاغوتیان و اظهار بیزاری از همه ی کسانی که آنان را عبادت کرده و یا به سرپرستی گرفته‌اند.

عنصر سوم: پرهیز از تمام اشکال و رنگ‌های شرک و بستن راه‌های نفوذ آن.

[حال به توضیح این سه عنصر می‌پردازیم]

اول: عبادت خالص برای خدا

به این معنی که تمام حقوق خداوندی به طور کامل به او داده شود مانند: تعظیم، محبت و تسلیم مطلق. و این عبادت خالص به وسیله‌ی سه امر زیر ثابت می‌گردد:

۱- انسانی که مدّعی یکتاپرستی است، نباید هیچ شخصی را همانند خداوند تعظیم نماید. خداوند فرموده است:

﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بِنِعْمَةِ رَبِّيَ وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را طلب کنم و حال آن که او پروردگار هر چیزی است.»

پس طبق این آیه تمام اربابان غیرخدایی که مردم عبادت می‌کنند و یا آنها را تعظیم می‌کنند باید نابود شوند، چه از جنس سنگ هستند یا از جنس بشر. به همین سبب دعوت پیامبر ﷺ برای پادشاهان و امیران این بود که:

﴿أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل

عمران: ۶۴].

«که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیریم.»

۲- انسانی که مدّعی یکتاپرستی است، نباید غیر از خداوند سرپرستی داشته باشد که او را به اندازه‌ی خدا دوست بدارد.

﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۴].

«بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در حالی که او آفریننده ی آسمان ها و زمین است؟»
و نیز فرموده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه هایی برمی گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند و کسانی که ایمان آورده اند، خدا را سخت دوست می دارند (و بالاتر از هر چیز به او عشق می ورزند).»
و در دنباله ی همین آیه فرموده است:

﴿كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۷].

«این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه ی حسرت زا و اندوهباری نشان ایشان می دهد و آنان هرگز از آتش (دوزخ) بیرون نخواهند آمد.»
از این آیات روشن می شود که کفار و مشرکین، خدایان ساختگی و دوستان خود را چنان دوست داشته و در برابرشان تسلیم بوده و تعظیم شان کرده اند که جز برای خداوند جایز نیست آن گونه اعمالی انجام شود.

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب درباره ی این آیات فرموده است: «خداوند بیان کرده که آنان خدایان ساختگی را به اندازه خداوند یکتا دوست داشته اند. و از اینجا ثابت می شود که آنان خداوند را نیز بسیار دوست داشته اند، اما این محبت سبب وارد شدنشان به دایره اسلام نشده است. پس در این صورت وضعیت کسانی که خدایان باطل را بیشتر از خداوند حقیقی دوست دارند، چه خواهد بود؟ و کسی که خداوند را دوست نداشته، بلکه فقط خدایان باطل را دوست می دارد چه سرانجام شومی خواهد داشت؟!»

لازمه توحید این است که انسان محبت خود را برای خداوند خالص گرداند و هیچ یاور و سرپرستی را همانند خداوند دوست ندارد. پس ولایت فقط مخصوص خداوند است:

﴿أَمِرَاتُخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۗ فَأَلَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

﴿[الشوری: ۹].﴾

«(ستمگران و کافران) کسی جز خدا را به سرپرستی گرفته اند، در صورتی که سرپرست اوست و او مردگان را زنده می گرداند و او بر همه چیز تواناست.»
۳- انسانی که مدعی یکتاپرستی است، نباید جز خداوند قانون گذاری داشته باشد و نباید همانند خداوند از او اطاعت کند، خداوند در این باره چنین می فرماید:

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتَغَىٰ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۴].

«آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ در حالی که اوست که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده و (حلال و حرام، حق و باطل، و هدایت و ضلالت) در آن تفصیل داده شده است.»

این قضیه به آن دلیل است که تنها کسی که حق قضاوت و قانون گذاری در مسائل مربوط به بندگان و امور دین و دنیای آنان را دارد، فقط خداوند یکتاست که به وضعیت مخلوقات خود دانا و نسبت به آنان مهربان و به مصالح و مفاسد آنان آگاه است.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملك: ۱۴].

«مگر کسی که (مردمان را) می آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی داند، در حالی که او دقیق و باریکبین و بسیار آگاه است.»
به همین جهت قرآن کریم مقرر فرموده که حکم به معنی قانون گذاری فقط مخصوص خداوند باشد. در قرآن چنین می خوانیم:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰].

«فرمانروایی از آن خداست و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادله و برهان‌های عقلی و نقلی پشتوانه‌ی آن است) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

قرآن [در یک موضع‌گیری شدیدتر] قضاوت را به نرد غیر خدا و رسول‌بردن و قانون غیرخدایی را معتبر شمردن، خروج از حقیقت ایمان دانسته و آن را اطاعت شیطان می‌داند.

﴿الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۗ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ [النساء: ۶۰ - ۶۱].

«(ای پیغمبر) آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان به آنچه بر تو نازل شده و پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود این ادعا هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند. در حالی که به آنان فرمان داده شده که به طاغوت کفر ورزند. اهریمن می‌خواهد که ایشان را به گمراهی شدیدی مبتلا سازد. و زمانی که به ایشان گفته شود: به سوی چیزی بیائید که خداوند آن را (بر محمد) نازل کرده است و به سوی پیغمبر روی آورید، منافقان را می‌بینی که سخت به تو پشت می‌کنند.»

دوم: کافر دانستن طاغوتیان

عنصر اول برای تحقق توحید همان خالص گردانیدن عبادت برای خدا بود و بیان شد که باید تعظیم و محبت و اطاعت کامل را که فقط مخصوص خداوند است، حق خالص او دانست.

اما عنصر دوم، کافردانستن طواغیت و بی‌زاری جستن از همه

کسانی است که برای طاغوت عبادت کرده و یا آن را به سرپرستی گرفته‌اند. این مسئله به قدری مهم است که در برخی آیات قرآن کفر به طاغوت بر ایمان به خداوند مقدم شده است. مانند آیه‌ی زیر که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا﴾
[البقرة: ۲۵۶].

«بنابر این کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان آورد به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد.»

پیامبر ﷺ نیز در این باره چنین می‌فرماید:

«کسی که، لا اله الا الله، را بگوید و به همه‌ی خدایان دیگر کفر ورزد، جان و مالش حرام و حساب و کتابش بر عهده‌ی خداوند خواهد بود.» به روایت مسلم با توجه به این آیه و حدیث روشن می‌شود که فقط اقرار به کلمه‌ی توحید سبب حفظ جان و مال نیست، بلکه باید کفر به خدایان دروغین نیز شامل آن شود. این بدان خاطر است که اشیاء به وسیله‌ی اضرار خود شناخته می‌شوند. پس ایمان به خدای یگانه فقط زمانی محقق می‌شود که کفر به باطل و بی‌زاری از اهل آن به همراهش باشد.

و بر همین اساس بود که پیشوای اهل توحید - ابراهیم (ع) - بی‌زاری و براءت خود را از بت‌های قوم خود آشکار کرد و دشمنی خود را با آنان اعلام نمود. خداوند در این باره چنین فرموده است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۲۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيِّدِي ﴿۲۷﴾﴾ [الزخرف: ۲۶ - ۲۷].

«وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بی‌زام. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا

(به حق) رهنمود خواهد کرد.»

و نیز فرموده است که:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [الممتحنة: ۴].

«(رفتار و کردار) ابراهیم و پیروان او الگوی خوبی برای شماست، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که با غیر خدا می پرستید، بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.»

با این مطالب می فهمیم که توحید و یکتاپرستی فقط زمانی به حد مطلوب می رسد که عنصر ایمان به خداوند و عبادت او با عنصر کفر به طاغوت و بیزاری از یاران او توأم هم باشند و به همین خاطر پیام همه ی پیامبران برای اقوام این بوده:

﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«که خداوند را عبادت کنید و از طاغوت دوری جوید.»

معنی طاغوت چیست؟

طاغوت کلمه ای است که از ریشه «طغیان» به معنی تجاوز از حد، گرفته شده است. و عبارات دانشمندان گذشته در این باره متفاوت است. عمر (رضی الله عنه) فرموده است که: «طاغوت همان شیطان است» جابر (رضی الله عنه) فرموده است که: «طاغوت همان کاهنانی هستند که شیطان بر آنان نازل می شود.» و مالک فرموده: «طاغوت عبارت است از هر چیزی که به جای خدا عبادت شود.»

هرکدام از این تعاریف فقط بیانگر نمونه هایی از طاغوت است و همه ی موارد آن را شامل نمی شود و دقیق ترین تعریف برای طاغوت همان است که امام ابن قیم (رحمته الله علیه) بیان فرموده

است. ایشان می گوید: «طاغوت عبارت از هر چیزی است که بندگان به سبب آن از حدود خود خارج شوند. مانند این که معبود یا متبوع و یا مورد اطاعت قرار گیرند.» پس طاغوت هر قومی افرادی هستند که حکم آنها، خارج از برنامه خدا و رسول پذیرفته شود، یا به جای خدا عبادت شوند، یا بدون دلیل خدایی از آنها پیروی شود یا از روی جهل در اموری از آنها اطاعت کنند که ندانند خاص خداست.

اینها طاغوت های جهان هستند که اگر در این موارد و در وضعیت مردم تأمل کنی، خواهی دید که بیشتر مردم از عبادت خدا و رسول منحرف شده و به اطاعت طاغوت ها و طاغوتیان گرایش یافته اند.

سوّم: حفاظت از خود در برابر شرک و پرهیز از آن

عنصر سوم برای تحقق توحید دوری از شرک است. پس لازم است که همه ی انواع آن یعنی شرک اکبر، شرک اصغر، شرک جلی و شرک خفی شناخته شود، تا از هرگونه شائبه ی شرک رهایی یافته و نسبت به راه های نفوذ و ورود آن هوشیار باشیم. همان گونه که گفتیم شناخت هر چیز وابسته به شناخت شیء متضاد آن است. پس شناخت توحید خالص و پاک نیز وابسته به شناخت ضد آن یعنی شرک است. اکنون بدانیم که حقیقت شرک چیست؟

شرک

شرک به این معنی است که انسان در مسائلی که فقط مخصوص خداوند است، چیزی دیگر را نیز شریک او گرداند. مانند این که در عبادت و اطاعت و کمک خواستن و دوست داشتن و غیره که فقط مخصوص خداست، خدا یا خدایانی دیگر را نیز شریک گرداند.

چنین عملی شرک اکبر است، که در صورت ابتلا به آن هیچ عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود. در حقیقت با وجود شرک انجام عمل صالح درست نیست. زیرا اولین شرط قبولی عمل و صالح بودن آن، این است که خالص برای خدا باشد. و خداوند چنین فرموده است:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

[الکھف: ۱۱۰].

«پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

شرک چنان گناهی است که هرگز بخشیده نخواهد شد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را نمی‌بخشد و بلکه پایین‌تر از آن را از هرکس بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد.»

و بهشت بر شخص مشرک حرام است و درون آتش جایگاه و منزلگاه او خواهد بود. و این حکم خداوند است:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

[المائده: ۷۲].

«بی‌گمان هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش است و ستمکاران یار و یاورى ندارند.»

انواع شرک

شرک دو نوع است: شرک اکبر و شرک اصغر.

شرک اکبر آن است که اگر کسی به آن دچار شود، خداوند او را نخواهد بخشید و هرگز داخل بهشت نمی‌گردد.

و شرک اصغر همان گناهان کبیره است که اگر شخصی به آن مبتلا شود و بر انجام آن اصرار ورزد (و به طور مداوم آن را انجام دهد) ممکن است در حال کفر بمیرد. مگر این که خداوند با رحمت خود او را در برگیرد و قبل از مرگ توبه نماید.

شرک اکبر

خود شرک اکبر دارای دو نوع است: شرک جلی یا آشکار و شرک خفی یا پنهان.

مثال‌هایی از شرک آشکار (جلی)

شرک اکبر آشکار مانند: عبادت کردن خدایان باطل به همراه عبادت خدای حقیقی. از جمله خدایان باطل می‌توان به ستارگان، خورشید، ماه، انواع بت‌های سنگی و چوبی، گوساله و گاو و یا انسان اشاره کرد. مانند کسانی که فرعون و یا پادشاهان دیگری را عبادت می‌کردند. و یا کسانی که از طرف مردم خدا نامیده می‌شوند و یا این که خود ادعای خدایی نمودند و عدّه‌ای از مردم به آنها ایمان آوردند و یا کسانی که «بودا» و یا «مسیح» را خدا نامیدند و عبادتشان کرده‌اند. و ممکن است خدای باطل یکی از مخلوقات غیبی مانند: جنّ و شیطان و ملائکه باشد که همه‌ی این موارد در میان امت‌های مختلف پیروانی دارند.

مثال‌هایی از شرک اکبر پنهان (خفی)

الف) یکی از موارد شرک اکبر خفی که بر بسیاری از مردم پوشیده است، صدازدن مردگان و کمک خواستن از آنان است.

درخواست از مردگانی که قبر آنان دارای گنبد و بارگاه است و نزد مردم والا مقامند، که مردم نزد این قبرها رفته و از آنان کمک خواسته و در خواست رفع نیازها، شفای مریضان، گشایش مشکلات، نجات از اضطراب و نگرانی و پیروزی بر دشمن می‌نمایند. در حالی که برآوردکننده‌ی حقیقی این نیازها فقط خداوند یکتا است.

در واقع طبق بیان امام ابن قیم (رحمته) اصل و اساس شرک در جهان این است که مردم معتقد باشند، مردگان توانایی نفع و ضرر رساندن را دارند.

پنهان‌بودم این نوع از شرک اکبر به این دلیل است که:

۱- مردم چنین دعاها، یاری خواستن‌ها و فریادهای ذلیلانه را از مردگان، عبادت نمی‌دانند. در حالی که همان گونه که در حدیث «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» ذکر کردیم، روح عبادت همان دُعاست.

۲- مردم می‌گویند: ما که از مردگان کمک می‌خواهیم به

این معنی نیست که آنان را خدا و پروردگار بدانیم، بلکه معتقدیم که آنان نیز همانند ما مخلوق هستند. اما آنان را واسطه و میانجی بین خود و خدا می‌دانیم. [زیرا آنان را انسان‌های صالح و نیکوکار و نزدیک به خدا می‌دانیم].

چنین باوری نشان از جهل آنان دارد، زیرا خدا را مانند پادشاهان جبار و حاکمان ستمگری فرض کرده‌اند که جز به وسیله‌ی [دژبان و منشی و آشنا و پارتی و ...] و واسطه و شفیع نمی‌توان نزد آنان رفت.

این نوع نگرش دقیقاً همان است که مشرکان گذشته به آن استدلال می‌کردند و در دفاع از خدایان و بت‌هایشان چنین می‌گفتند:

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾ [الزمر: ۳].

«ما آنان را فقط به این خاطر می‌پرستیم که به خدا نزدیکمان کنند.»

﴿ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَتُولاَءِ شُفَعَاؤُنَا

عِنْدَ اللَّهِ ﴾ [یونس: ۱۸].

«مشرکان، غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستیدند که نه به ایشان زیان می‌تواند برسانند و

نه سودی عایدشان می‌سازند و می‌گویند اینها میانجی‌های ما نزد خداوند هستند.»

آن مشرکان نیز هرگز معتقد نبوده‌اند که خدایان و بت‌های آنان خلق می‌کنند، روزی

می‌رسانند، و زنده می‌کنند و می‌میرانند بلکه خداوند این‌گونه از آنان خبر می‌دهد که:

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مِّنْ حَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴾

[الزخرف: ۹].

«اگر از مشرکان بررسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزّت و بسیار آگاه.»

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [يونس: ۳۱].

«بگو: چه کسی از آسمان و از زمین به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها تواناست (و آنها را می‌آفریند و نیروی شنوایی و بینایی می‌دهد؟) یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ یا چه کسی امور (جهانیان) را می‌گرداند؟ خواهند گفت: آن کس خداست. پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟»

اما می‌بینیم با وجود این که آنان معتقد بودند که الله خالق آسمان‌ها و زمین است، روزی‌رسان و مدبّر است و حیات و مرگ به دست اوست و نیز بت‌ها را فقط واسطه و شفیع بین خود و خدا می‌دانستند، با این وجود باز هم خداوند آنان را در قرآن مبتلا به شرک دانسته و مشرک می‌خواند و به مؤمنان دستور می‌دهد که تا زمانی که به «لا إله إلا الله» اعتراف می‌کنند با آنان بجنگند و اگر کسی به آن اعتراف کرد، خون و مال آنها به حق اسلام محفوظ خواهد بود.

پس باید دانست که خداوند متعال به واسطه و شفیع نیاز ندارد و از رگ گردن به بندگانش نزدیک‌تر است و خود فرموده است:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند (که من نزدیکم یا دور بگو:) من نزدیکم.»

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم.»

درگاه رحمت و استجابت خداوند برای هر که بخواهد از آن استفاده کند، باز است و هیچ دربان و نگهبانی ندارد.

ب) از دیگر موارد شرک اکبر خفی، این است که غیر خدا قانون گذار قرار داده شود. نمونه‌ای دیگر از شرک اکبر پنهان که بر بسیاری از مردم پوشیده مانده است، این است که کسانی غیر از خدا قانون گذار و حاکم مردم قرار داده شوند و به عبارت دیگر از طرف مردم به فرد یا گروهی از انسان‌ها حق قانونگذاری کامل داده شود تا هرگونه که خود بخواهند برای مردم اموری را حلال و اموری را حرام نمایند و نظام و قوانین زندگی را برای آنها تعیین کنند یا پایه گذار برنامه‌ها و افکار آنان باشند و برای همه‌ی این‌ها حکم و اجازه‌ای از خداوند نداشته باشند. یا برنامه‌هایی وضع نمایند که با شریعت خدا متضاد باشد و دیگران نیز آنرا همانند شریعت خدایی یا حکم آسمانی بدانند که باید اطاعت گردد و بر خلاف آن رفتار نشود.

از این رو باید دانست که تنها کسی که حق قانونگذاری برای بندگانش را دارد، فقط خداوند است. زیرا اوست که آنها را خلق کرده، روزی داده و نعمت‌های ظاهری و باطنی‌اش را بر آنها گسیل داشته است. پس تنها حق خداوند است که برای بندگان وظایف تعیین نموده، آنها را به انجام کاری امر و از انجام کاری دیگر نهی کند و فقط حق اوست که برای مردم اموری را حلال و اموری را حرام گرداند. زیرا اوست که پروردگار مردم، صاحب آنها و خدای آنها است و کسی جز او شایستگی پروردگاری، فرمانروایی و خدایی را نداشته و نمی‌تواند همانند او باشد تا قدرت حاکمیت و قانونگذاری را از آن خود کند.

تمام جهان مُلک خداست و مردم در این مملکت بنده و رعیت او هستند و فقط اوست که سید و آقا و حاکم این مملکت است و لازم است که فقط او حکم براند، قانون تعیین کند، حلال و یا حرام کند و مردم نیز باید بشنوند و اطاعت کنند.

پس اگر یکی از افراد این مملکت ادعا کند که کسی غیر از خدا شایستگی امر و نهی و حلال و حرام کردن و حاکمیت و قانونگذاری را بدون اجازه سرپرست و حاکم مملکت

دارد، در واقع شخصی را که خود برده‌ی حاکم را در امور مملکت، شریک او و در قدرت و حاکمیت و قانون‌گذاری و فرمانروایی رقیب او قرار داده است.

همین امر باعث شده که خداوند در قرآن کریم اهل کتاب را مبتلا به شرک دانسته و آنان را مشرک بنامد، زیرا آنان نیز به دانشمندان دینی و راهبان خود حق قانون‌گذاری داده و در حلال و حرام از آنان پیروی می‌کردند. پس قرآن این کار آنان را همانند عبادت کردن برای مسیح پسر مریم، شرک نامیده است و فرموده:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ [التوبه: ۳۱].

«یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانون‌گذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه‌ی کتاب‌های آسمانی و از سوی همه‌ی پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده شده است که: تنها خدای یگانه را پرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و رزی و چیزهایی است که ایشان آنها را شریک قرار می‌دهند.»

تفسیر این آیه را پیامبر اکرم ﷺ برای عدی بن حاتم طائی که در زمان جاهلیت، مسیحی بود، بیان فرمود. پس از این که عدی مسلمان شد و از رسول خدا شنید که این آیه را تلاوت می‌کند، به پیامبر ﷺ عرض کرد: «ای پیامبر خدا! [من که خود مسیحی بوده‌ام، می‌دانم] که آنان، دانشمندان و راهبان را عبادت نکرده‌اند» پیامبر ﷺ فرمود: «آنان امور حلال را برایشان حرام و امور حرام را برایشان حلال می‌کردند و مردم نیز از آنان پیروی می‌کردند و این عبادت آنان است.»^۱

۱- به روایت احمد و ترمذی و دیگران... ترمذی آن را حسن دانسته است.

پس طبق آیه‌ی مذکور و تفسیر پیامبر ﷺ اگر کسی شخص دیگری را در کارهای گناه و اموری که مخالف نظر خداست، اطاعت و پیروی کند، در واقع او را خدا و معبود خود و شریک خدا گردانیده است و مخالف توحید که دین خدا و معنی کلمه «لا إله إلا الله» است، رفتار نموده است. زیرا «اله» یعنی شخص معبود و خداوند اطاعت و پیروی از مسیحیان را از دانشمندان دینی و راهبان، عبادت نامیده و آنان را خدایان و شریکان خدا دانسته است که این شرک اکبر است. پس هر کس مخلوقی را بر خلاف شریعت خدا و رسول او اطاعت و پیروی کند، آن مخلوق را خدا و معبود خود قرار داده است، هر چند که او را خدا ننامد. آیه‌ی زیر بر این مسئله تأکید می‌کند:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«اگر شما از (اهریمنان و شیطان صفتان) اطاعت کنید بی گمان شما نیز مشرک خواهید بود.»

آیه‌ی زیر نیز همین مفهوم را می‌رساند:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که خدا بدان اجازه نداده است.»

اگر حکم قرآن و سنت در مورد کسی که قانون گذاری غیر خدا را پذیرفته و در مواردی که خداوند اجازه نداده، او را اطاعت کند، چنین است پس وای به حال کسی که نفس خود را شریک خدا قرار می‌دهد و اختیار قانون گذاری و حکم و تحلیل و تحریم را که فقط مخصوص خدا هستند، برای خود قائل شود؟!

شرک اصغر

پایین تر از شرک اکبر، رنگ‌ها و انواع دیگری از شرک وجود دارد که به «شرک اصغر» مشهور است و در دایره‌ی گناهان کبیره قرار دارد. البته شرک اصغر نزد خداوند از گناهان کبیره بدتر است.

مثال‌هایی از شرک اصغر

الف) سوگند خوردن به غیر خدا

کسی که به پیامبر ﷺ یا به کعبه یا یکی از اولیای خدا و یکی از بزرگان دین سوگند خورد و یا به وطن، آباء و اجداد و یا هر مخلوق دیگری سوگند یاد کند، دچار شرک گردیده است. زیرا در حدیث آمده است:

«وَمَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ» [به روایت ترمذی و حدیث حسن است] یعنی: «کسی که به غیر خدا سوگند خورد، کفر ورزیده یا دچار شرک گردیده است.»

قسم خوردن به غیر خدا شرک است، زیرا قسم خوردن به یک شیء نشانه‌ی عظمت آن است و چون عظمت و تقدیس فقط مخصوص خداوند است، پیامبر ﷺ از این کار نهی نموده است و فرموده که: «به پدران خود سوگند نخورید» و «اگر کسی خواست سوگند خورد باید به خدا سوگند خورد. در غیر این صورت آن را رها کند.»

ابن مسعود (رضی الله عنه) فرموده است: «سوگند خوردن دروغ به خدا را بر سوگند خوردن راست به غیر خدا ترجیح می‌دهم.»

این گفته‌ی ابن مسعود [که صحابه رسول خداست] نشان می‌دهد با وجود این که سوگند دروغ به خدا جزو گناهان کبیره است، اما شرک اگر چه هم اصغر باشد - مانند سوگند خوردن به غیر خدا - نزد فقهاء صحابه از همه‌ی گناهان کبیره بزرگتر و بدتر است.^۱

ب) استفاده از حلقه و ریسمان

۱- کسی که به غیر خدا سوگند می‌خورد دین و کفاره‌ای بر او نیست، زیرا مبتلا به شرک گردیده و شرک حرمت ندارد. بلکه لازم است که استغفار کند. پیامبر (ﷺ) فرمود: «کسی که به غیر خدا مانند «لات و عزی» سوگند خورد باید بگوید: «لا إله إلا الله.» [به روایت بخاری] از این حدیث روشن می‌شود که اگر شرک کفاره‌ای داشته باشد، کفاره‌ی آن همان تجدید توحید است، نه غذا دادن به فقرا و روزه گرفتن و ...

اعتقاد به توحید، تضادی با استفاده کردن از وسائلی که خدا در هستی قرار داده، ندارد. مثل استفاده از غذا برای رفع گرسنگی، آب برای رفع تشنگی، دارو برای درمان بیماری و اسلحه برای دفاع و یا اسباب دیگری که خداوند آنها را وسیله‌ی رسیدن به اهداف قرار داد است. پس اگر شخصی به هنگام بیماری به پزشک مراجعه کرد و از داروهای پیشنهادی او یا عمل جراحی بهره برد، از توحید خارج نشده است، تنها چیزی که با توحید مخالف است، استفاده از وسائل پنهانی و غیرمشروع برای جلوگیری از بلا یا پیشگیری از آن است. مانند استفاده از حلقه‌های فلزی یا بازوبندهای نخی. امام احمد از عمران بن حصین روایت می‌کند که پیامبر ﷺ یک حلقه‌ی فلزی را در بازوی شخصی دید - پیامبر ﷺ از رنگ زرد آن زیر لباس متوجه آن شد - و فرمود: «وای بر تو! این چیست؟» گفت: «دورکننده‌ی سستی است» فرمود: «بدان که این حلقه فقط تو را سست و ضعیف می‌کند،^۱ آن را دور بینداز، زیرا اگر با اعتقاد به آن بمیری، هرگز رستگار نمی‌شوی.»

شدت برخورد پیامبر ﷺ با آن مرد به خاطر ترساندن او از عاقبت شرک و آموزش به صحابه است که تمام راه‌های کلی و جزئی شرک را ببندند. به همین خاطر بود که حذیفه بن یمان هنگام عیادت از یک مریض متوجه شد که در بازوی او یک بند چرمی یا نخی برای رفع سردرد وجود دارد. بلافاصله آن را پاره کرد و این آیه را خواند:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«و اکثر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرکند.»

ج) آویزان کردن تعویذ

یکی دیگر از موارد شرک اصغر، استفاده از «تمائم» به معنی تعویذها است. تمائم جمع تمیمه و به معنای تعویذ است. یعنی مهره‌هایی که عرب‌ها آن را به ویژه در گردن فرزندان خود می‌آویختند تا به گمان خود از جنّ و بدچشمی و ... جلوگیری کنند که اسلام آن را باطل کرد و به آنان یاد داد که دافع و مانع شرّ و باطل فقط خداست. امام احمد در حدیث

۱- منظور این است که با اتکا به آن از خداوند دوری می‌شود. (مترجم)

مرفوعی از عقبه بن عامر نقل می‌کند: «کسی که تمیمه‌ای را آویزان کند، خداوند وی را به سرانجام نرساند و کسی که مهره‌ای آویزد، خداوند چیزی برایش نگه ندارد.»
در روایت دیگری آمده است که: «آویزان کردن تمیمه (تعویذ) شرک است» معنی آویزان کردن تعویذ این است که فرد برای کسب خیر و یا دفع شرّ به آن امید قلبی دارد. این کار شرک است زیرا در انجام آن طلب خیر و دفع ضرر از غیر خدا وجود دارد، در حالی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را بر طرف سازد و اگر خیری به تو برساند (هیچ کس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند) چرا که او بر هر چیزی تواناست.»

برخی از این تعویذها «جامعه» یا «حرز» یا «حجاب» نامیده می‌شود و این فرقی در حکم آنها ندارد. بلکه همه‌ی آنها جزو امور بسیار منکر و زشت است که از بین بردن آن در حدّ توان بر هر فرد واجب است. از سعیدبن جبیر نقل شده که «اگر کسی انسانی را از پناه‌بردن و اعتقاد به تعویذ نجات دهد، ارزش آزاد کردن یک برده را برای او دارد.»
اما اگر در تعویذ از آیات قرآن یا اسماء خدایتعالی استفاده شده باشد، آیا باز هم ممنوع است یا خیر؟

علمای گذشته در این مسئله نظرات مختلفی دارند، برخی آن را مجاز شمرده و برخی منع کرده‌اند. اما نظر ما این است که این نوع هم مانند سایر انواع تعویذ ممنوع است. هر چند که در آن از آیات قرآن استفاده شده باشد، به چند دلیل:

اول: نهی از تعویذ، عام است و همه‌نوع آن را در بر می‌گیرد و احادیث وارده هیچ نوعی از آن را استثنا نکرده است.

دوم: به خاطر «سدّ ذریعه» یعنی پیشگیری. زیرا مجاز دانستن استفاده از تعویذ قرآنی، راه را برای استفاده از انواع دیگر نیز باز می‌کند و دروازه شرّ اگر باز شد، بسته نخواهد شد.

سوم: جایز دانستن این کار، قرآن را در معرض بی‌ارزشی و کم‌قدری قرار می‌دهد. زیرا شخص حامل تعویذ به مکان‌های نجس نیز مانند توالت می‌رود و در موقع جنابت و حیض و ... به آن مکان‌ها رفت و آمد می‌کند.

چهارم: استفاده از قرآن در تعویذ، کوچک شمردن قرآن است و با هدف نزول آن در تضاد است، زیرا خداوند آن را وسیله هدایت مردم به بهترین راه و نجات آنان از تاریکی‌ها قرار داده است، نه این که از آن به عنوان تعویذ و نگهبانی زنان و بچه‌ها استفاده شود.

(د) طلسم (نوشتن دعا و جادو)

یکی دیگر از مواردی که با توحید در تضاد است، طلسم است که عبارت از کلمات و وردهایی است که اهل جاهلیت از آن استفاده کرده و معتقد بودند از آنان شرّ و بلا را دور می‌کند.

آنان در این طلسم با تکرار برخی نام‌های غیرعربی و کلمات نامفهوم از جنّ کمک می‌گرفتند که اسلام آن را باطل کرد، چنانچه در حدیث آمده است که: «طلسم و تعویذ و سحر، شرک است.»

در روایتی آمده است که روزی عبدالله بن مسعود در گردن همسرش ریسمانی دید. از او پرسید: «این چیست؟» زن گفت: «ریسمانی است که در آن طلسمی برای جلوگیری از تبّ وجود دارد.» عبدالله آن را گرفت، پاره کرد و دور انداخت و گفت: «اهل بیت عبدالله از شرک بی‌نیاز گشته‌اند. من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «طلسم و تعویذ و سحر، شرک هستند.» زن عبدالله در جواب گفت: «یک بار چشم من دچار تپش شد. من به فلان یهودی مراجعه کردم، او برایم طلسمی خواند که در نتیجه چشمم ساکن شد.» عبدالله گفت: «آگاه

باش که علت تپش چشمت شیطان بوده که با دستش آن را سینخک می زد. اما با خوانده شدن طلسم از آن دست برداشته است. اما اکنون کافی است که در این مواقع طبق آموزش رسول خدا ﷺ بگویی:

«إِذْهَبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا»

یعنی: «ای پروردگار انسان‌ها درد را دور کن، و شفا عطا فرما، زیرا شفا دهنده فقط تو هستی و شفایی جز شفای تو نیست، شفایی عطا فرما که هیچ درد و مرضی را باقی نگذارد.» طلسم حرام آن است که در آن کمکی از غیر خدا گرفته شود یا به زبان غیرعربی باشد، زیرا ممکن است کلماتی کفرآمیز و شرک‌آور را در برداشته باشد.

اما در غیر این صورت ایرادی ندارد، زیرا در صحیح مسلم حدیثی از عوف بن مالک وجود دارد که می‌گوید: «ما در زمان جاهلیت طلسم می‌کردیم. سپس از پیامبر ﷺ در مورد آن سؤال کردیم که نظر شما چیست؟» فرمود: «به انجام طلسم و دعا پردازید، ایرادی ندارد اگر شرک نباشد.»

شیخ سیوطی (رحمته) می‌گوید: «همه علما طلسم و جادو را به سه شرط جایز دانسته‌اند:

- ۱- در نوشتن آن از آیات قرآن، نام‌ها و صفات خداوند استفاده شود.
- ۲- با زبان عربی و قابل فهم و معنی‌دار باشد.
- ۳- معتقد باشند که طلسم و دعا هیچ تأثیری از خود ندارد، بلکه تأثیر آن وابسته به تقدیر خداست.

اما سحر و جادوی مذکور در حدیث که با لفظ «تولء» آمده است، نوعی از کارهای ساحران برای ایجاد محبت و عشق میان مردان و زنان است [که ناجایز است].

هـ) سحر

یکی دیگر از موارد شرک اصغر که اسلام نسبت به آن هشدار داده، سحر است. یعنی ایجاد نوعی خیال و گمان و یا افسون به وسیله نوشته و گره زدن و دمیدن در اشیاء.

و چون در این مورد نیز کمک خواستن از غیر خدا مانند جنّ و شیطان و ستاره‌ها و ... وجود دارد، شرک به حساب می‌آید. به همین دلیل در حدیثی چنین آمده است که: «هرکس [به منظور طلسم] گرهی زند و در آن فوت کند، سحر انجام داده و کسی که سحر انجام دهد، دچار شرک گردیده است.» در تمام ادیان آسمانی از جمله اسلام، سحر جزو گناهان کبیره به شمار رفته است. قرآن از زبان موسی (علیه السلام) نقل می‌کند:

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ [طه: ۶۹].

«و جادوگر هر کجا برود، پیروز نمی‌شود.»

﴿قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَبَّطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾

﴿یونس: ۸۱﴾.

«موسی گفت: آنچه (شما ساحران) ارائه دادید واقعاً جادوست. قطعاً خداوند آن را پوچ نابود خواهد کرد (و جای شگفت نیست، زیرا) خداوند کار تبهکاران را (بقاء و دوام نمی‌بخشد و) شایسته و سودمند نمی‌گرداند.»

پیامبر ۱۱ سحر را پس از شرک جزو هفت گناه بزرگ و هلاک‌کننده به شمار آورده است. قرآن نیز به ما یاد داده که از شرّ سحر و ساحران به خداوند پناه بریم.

﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ [الفلق: ۵].

که در این آیه منظور از «نفاثات فی العقد» ساحران است، زیرا آنان هنگامی که قصد انجام سحر را داشتند، نخ‌هایی را گره زده و در هر گره می‌دمیدند تا خواستشان عملی شود.

معنی «نَفَثَ»: دمیدن به همراه مقداری از آب دهان است.

بسیاری از پیشوایان گذشته از جمله امام مالک (رح) و امام ابوحنیفه (رح) ساحر را کافر و عمل سحر را کفر دانسته‌اند. از تعدادی از اصحاب پیامبر نیز این رأی صادر شده که مجازات ساحر این است که گردن وی با شمشیر زده شود.

در صحیح بخاری از بجاله بن عبده نقل شده که گفت: عمر بن خطاب (رض) برای ما فرمانی نوشت که مردان و زنان ساحر را بکشید. بجاله می‌گوید که ما سه نفر ساحر را کشتیم.

کشته شدن ساحر توسط امّ المؤمنین حفصه (رض) و جُنْدَب (رض) هم در حدیث صحیح گزارش شده است.

سحر حرام است، پس کسی که ساحران را تصدیق می کند یا برای انجام آن تلاش کند، در این جرم و گناه شریک است.

پیامبر ۱۱ فرمود: «سه نفر وارد بهشت نمی شوند:

۱- کسی که به نوشیدن شراب عادت دارد و به آن معتاد است.

۲- کسی که سحر را باور کند و آن را راست بپندارد.

۳- کسی که رابطه خویشاوندی را قطع کند.» به روایت امام احمد و ابن حبان در صحیح.

(و) طالع بینی یا پیش گویی از روی ستاره‌ها جزو سحر است

یکی از انواع سحر، طالع بینی است. برخی ادعا می کنند که از طریق ستاره شناسی می توانند به اتفاقاتی کلی و جزئی که در آینده روی خواهد داد، پی ببرند. که در واقع نوعی حيله و نیرنگ است. در حدیثی آمده است که: «کسی که به شعبه‌ای از ستاره شناسی روی آورد، شعبه‌ای از سحر را به دست آورده است.» به روایت ابوداود با سند صحیح.

البته باید دانست این حدیث در مورد کسانی نیست که در علم نجوم به شناخت فاصله میان ستارگان، جایگاه‌های آنها، حجم آنها، مدارهای آنها و مسائل مشابه آن می پردازند. [و هدف آنان فقط شناخت جهان ستاره‌ها و کنجکاو است] و به وسیله مشاهده از طریق وسائل رَصَد، آن را انجام می دهند و به «دانش فضا» نام گرفته است. این کار جزو سحر نیست و دارای اصول و قوانین و وسائل خاص خود است.

آنچه که در حدیث بیان شده در مورد کسانی است که از این دانش در جهت اهداف کفرآمیز استفاده می کنند. مانند ادعای شناخت غیب، که سحر است و شرک، زیرا کسی جز خداوند غیب را نمی داند.

ز) یکی از موارد سحر و شرک، جادوی مرد و زن است

این نوع سحر از گذشته در میان ساحران رواج یافته و عبارت است از نوشتن برخی حروف و کلمات و آویزان کردن بعضی اشیاء [در گردن و یا در دیوار] به این امید که بین زن و مرد محبت ایجاد شود. که ما در بحث قبل این حدیث را آوردیم که پیامبر ﷺ فرمود: «طلسم، تعویذ و سحر و جادو شرک است.»

ح) فالگیری و پیشگویی

این کار نیز همانند طالع بینی جزو شرک اصغر است. فالگیر (کاهن) کسی است که از اخبار غیبی در آینده یا آنچه که در درون انسان است، خبر می دهد.

پیشگو (عرّاف) نامی است برای فالگیر، طالع بین و رمال و هرکسی که ادعای شناختن غیب را داشته باشد، چه غیب مربوط به آینده و چه غیب درون افراد، فرقی هم ندارد که این اخبار از طریق رابطه با جن یا نگاه کردن به کف دست از طریق رمالی انجام گیرد یا از طریق فنجان و غیره. همه جزو موارد شرک است.

در صحیح مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «هر کس که نزد پیشگو (عرّاف) رود و از او چیزی پرسد و آن را راست شمارد و باور کند، تا چهل روز نماز وی پذیرفته نخواهد شد.»

ابوداود نیز از پیامبر ﷺ نقل می کند که: «هر کس نزد فالگیر رود و سخنان او را بپذیرد، نسبت به دین محمد کافر شده است.» این بیان پیامبر ﷺ به این خاطر است که یکی از موارد نازل شده بر ایشان این است که کسی جز خداوند غیب را نمی داند و خداوند فرموده است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند، غیب نمی دانند جز خدا و نمی دانند چه وقت برانگیخته می شوند.»

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خداست و کسی جز او از آنها آگاه نیست.»

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ [الجن: ۲۶ -

۲۷].

«داننده‌ی غیب خداست، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد.»

حتی خود شخص پیامبر ﷺ نیز نسبت به غیب چیزی نمی‌دانست مگر مواردی را که خداوند به او اطلاع می‌داد و به همین دلیل وی را چنین آموزش می‌دهد که:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ

مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و اگر غیب می‌دانستم، منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم و اصلاً شرّ و بدی و بلا به من نمی‌رسید. من کسی جز بیم‌دهنده و مزده‌دهنده‌ی مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم.»

طرف دیگر قضیه هم این است که ساحران و کاهنان برای دریافت اطلاعات خود از جن‌ها کمک می‌گیرند، در حالی که خود جن‌ها نیز قدرتی برای شناخت غیب ندارند. قرآن در مورد جنی‌های تحت امر سلیمان نقل می‌کند که آنان مرگ سلیمان را متوجه نشدند.

﴿فَلَمَّا حَرَ تَبَيَّنَتْ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾

[سبأ: ۱۴].

«هنگامی که سلیمان (که در میان جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌پایید) فرو افتاد. فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع بودند، در عذاب خوارکننده بیگاری و اسارت باقی نمی‌ماندند.»

به همین دلیل اعتقاد به کار فالگیرها و پیشگوها که ادعای شناخت غیب را دارند، کفر و رزیدن به آیات روشنگری است که خداوند نازل فرموده است. حال که مراجعه به این افراد و تصدیق گفته‌های آنان چنین جایگاه پست و بی‌ارزشی در دین خدا دارد، نظر تو راجع به خود فالگیرها و پیشگوها چیست؟ واضح است که آنان از دین خدا خارج و دین خدا هم از آنان جدا و بیزار است و در حدیث چنین آمده است که: «کسی که فال بد گیرد یا برایش فال گرفته شود و کسی که پیشگویی کند یا برایش پیشگویی کنند و یا سحر انجام دهد و یا برایش سحر انجام دهند، جزو من و امت من نیست.» به روایت بزار با سند جید.

ط) نذر کردن برای غیر خدا

نذر برای غیر خدا [هرچه و هرکس که باشد] شرک است. مانند نذر برای مردگان. زیرا نذر عبادت و سبب نزدیکی به خدا است و عبادت جز برای خدا جایز نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

﴿البقرة: ۲۷۰﴾.

«و هر هزینه‌ای را که (در راه خیر و شر) متحمل می‌شوید، یا هر نذری را که به گردن می‌گیرید، بی‌گمان خداوند آن را می‌داند و ستمگران را یابوری نیست.» منظور از ظالمین در این آیه مشرکان هستند. زیرا شرک، ظلم عظیم است و کسی که هدف عبادتش غیر خدا باشد، دچار شرک گردیده است.

یکی از علماء می‌گوید که: آنچه که بیشتر مردم به خاطر آن نذر می‌کنند — طبق آنچه که دیده می‌شود — یا در مورد شخص یا چیزی است که گم کرده‌اند یا مریضی دارند و یا نیازی دارند، در این صورت نزد قبر انسان‌های صالح می‌رود و می‌گوید: «ای آقای من! اگر خداوند

[به واسطه تو] گم شده ام را باز گرداند یا مریضم را شفا دهد یا نیازم را برآورده سازد، آن مقدار طلا یا غذا و یا شمع و روغن را برای تو اهدا می کنم. اما باید دانست که چنین نذری طبق نظر همه‌ی علما باطل است، به چند دلیل:

اول: زیرا این نذر برای مخلوق شده است و نذر برای مخلوق جایز نیست. زیرا نذر نوعی عبادت است و عبادت برای مخلوق جایز نیست.

دوم: شخصی که برای وی نذر می شود، مرده است و مرده نمی تواند مالک چیزی باشد. سوم: شخصی که چنین نذری می کند، معتقد است که مردگان توانایی انجام دادن کارها و دخالت در امور دنیا را دارند و اعتقاد به چنین چیزی کفر است.

آن عالم در ادامه می گوید: حال که این را دانستی، بدان که درهم‌ها و شمع‌ها و روغن‌ها [و یا هر چیز دیگری] که به بارگاه اولیا و قبور آنان برده شود تا به آنان نزدیک گردند و رضایتشان را جلب کنند، طبق نظر همه‌ی علمای اسلام حرام است. و نذری که حرام است، انجام آن لازم نیست و حتی نادرست است. زیرا:

اولاً: آن نذر مطابق دستور پیامبر ﷺ نبوده و ایشان فرموده اند که: «هرکس کاری انجام دهد که مطابق دستور ما نباشد، مردود است.» (به روایت مسلم)

دوماً: نذر برای غیر خدا شرک است و شرک جزو آن دسته از امور حرام نیست که برای جبران آن نیاز به کفاره و فدیة و ... باشد و فقط نیاز به استغفار دارد. امام ابن تیمیة نیز چنین نظری دارد.

سوماً: نذر آن شخص گناه است و در سنت پیامبر ﷺ بیان شده که هر نذری اگر شامل گناه یا شرک باشد، نه تنها وفا به آن لازم نیست، بلکه ناجایز است. در این مورد در صحیح بخاری از عایشه به صورت مرفوع آمده است که: «اگر کسی برای عبادت خدا نذری کرد، باید آن را انجام دهد و اگر کسی برای کاری گناه نذر کرد، آن را انجام ندهد.»

و نیز از ثابت بن ضحاک روایت شده که:

«مردی نذر کرد که در «بوانه» شتری را قربانی کند. برای این کار از پیامبر ﷺ سؤال کرد. ایشان فرمود: آیا در آن مکان در زمان جاهلیت بتی وجود داشت که عبادتش کنند؟ عرض

کردند: خیر. فرمود: پس آیا در آنجا جشنی از جشن های مشرکین انجام می شد؟ عرض کردند: خیر. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «پس به نذرت وفا کن، زیرا [فقط] در کارهای گناه و اموری که در اختیار انسان نیست، به نذر وفا نمی شود. (به روایت ابوداود)

ی) قربانی کردن برای غیر خدا

یکی دیگر از انواع شرک، پیشکش کردن قربانی و سربریدن حیوان برای غیرخدا است. روش جاری مشرکین در همه امت ها این بوده که بوسیله ی قربانی کردن حیوانات، خدایان و بت های خود را خشنود سازند. در نتیجه اسلام چنین عملی را باطل کرد و در آیه ی ۳ سوره مائده فرمود:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ... وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ... وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ...﴾ [المائده: ۳].

«بر شما حرام است (خوردن گوشت) حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیرخدا بر آنها برده شود و حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده اند و خداوند امر کرده که قربانی فقط برای خدا باشد.»

و به همین دلیل، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که نماز و قربانی اش را برای خدا انجام دهد:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزَرَ﴾ [الکوثر: ۲].

و به او امر می کند که در میان مشرکین اعلام کند که روش او در نماز و قربانی برخلاف آنان است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲ - ۱۶۳].

«بگو: نماز و قربانی و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است، خدا را هیچ شریکی نیست و به من همین دستور داده شده است.»

از علی (علیه السلام) روایت است که فرمود: «رسول خدا در مورد چهار چیز با من سخن گفت و فرمود: خداوند بر کسی که برای غیر او قربانی کند، یا پدر و مادرش را نفرین نماید، یا با نفوذ و قدرت خود شخصی را که مجرم است و باید مجازات شود را حمایت کند و از دست قانون مخفی سازد و یا حدود و مرز زمین را تغییر داده و به ملک خود بیافزاید، لعنت کرده است.» (به روایت مسلم)

طارق بن شهاب نیز از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «مردی به خاطر یک مگس به بهشت رفت و مردی دیگر به خاطر یک مگس به جهنم داخل شد. عرض کردند: ای پیامبر خدا چگونه؟ فرمود: دو مرد از کنار قومی که بتی داشتند، گذشتند. آنان به هیچ کس اجازه عبور نمی دادند تا این که چیزی برای بت آنها هدیه کند. پس به یکی از آن دو مرد مسافر گفتند: چیزی هدیه کن. او گفت: چیزی ندارم که هدیه بت شما کنم. گفتند: حتی اگر مگسی باشد، پذیرفته است ... او مگسی را هدیه کرد. آنان راه را برایش باز کردند. او سرانجام به جهنم داخل شد. آنان به مرد دومی هم گفتند: چیزی هدیه نما ... گفت: من جز برای پروردگار متعال چیزی هدیه نمی کنم. پس گردنش را زدند و او به بهشت داخل گردید.» (به روایت امام احمد)

پیامبر ﷺ آن مرد مؤمن را ستود و خبر داد که به بهشت وارد شده چون به کشته شدن راضی شد، اما به هدیه کردن چیزی برای غیر خدا راضی نشد. این مسأله بسیار اساسی است و کسی که حاضر است مگسی را برای غیر خدا تقدیم کند، امکان دارد در آینده شتری را هم تقدیم کند!

اسلام به قدری نسبت به توحید و پرهیز از شرک حریص است که جایز نمی داند در مکانی که محل قربانی کردن برای غیر خدا بوده، چیزی برای خدا قربانی شود و این مسئله در حدیث ثابت بن ضحاک که نذر کرده بود، در «بوانه» شتری برای خدا قربانی کند، بیان شد.

ک) نحس و بدشگون پنداشتن اشیاء شرک است

نحس پنداشتن اشیاء نیز شرک است. یعنی این که برخی صداها، اشیاء و ... را نشانه ی بدشگون بودن آن بدانند. مثلاً اگر شخصی قصد سفر یا ازدواج یا انجام یک عمل تجاری را دارد، اما به خاطر یکی از آن موارد که ذکر کردیم، کار خود را انجام ندهد، دچار شرک گردیده است. زیرا توکل خود را برای خدا خالص نکرده و به طرف غیر خدا توجه نموده و به بدشگونی اشیاء اعتقاد پیدا کرده است.»

امام احمد از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «کسی که اعتقاد به نحوست و بدشگونی اشیاء، وی را از انجام کارش منصرف کند، شرک ورزیده است.» عرض کردند: «ای پیامبر خدا کفارہ ی آن چیست؟» فرمود: «باید بگوید **اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ**» یعنی: «خداوندا، فقط آنچه را که تو خیر قرار دهی، خیر است و فقط آنچه را که شر قرار دهی، شر است و خدایی جز تو وجود ندارد.»

باید دانست که اگر در قلب کسی گرفتگی و احساس شر و بدی نسبت به برخی اشیاء ایجاد شد، هیچ تأثیر و ضرری بر حال او نخواهد داشت. البته به شرطی که با توکل بر خدا کار و راه خود را ادامه دهد و اعتقاد به نحوست و بدشگونی اشیاء، وی را از انجام کار باز ندارد. ابوداود و ترمذی از ابن مسعود به صورت مرفوع روایتی نقل می کنند که گفته: «بدشگونی و نحس دانستن اشیاء شرک است (سه بار) و همه ی ما ... اما خداوند به وسیله ی توکل، آن را از بین می برد.»

معنی جمله ی آخر روایت این است که همه ی ما در قلب خود به خاطر ضعف بشری تا حدودی به این باور غلط معتقدیم، اما مزیت انسان مؤمن این است که خداوند به وسیله ی توکل او و به خاطر برکت آن، آن نگرانی ها و دلشوره های زودگذر را از بین می برد. زیرا فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳].

«کسی که به خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.»

متضاد بدشگونی، نیک دانستن و خوش بین بودن است. یعنی انسان همیشه در انتظار خیر است و هر چه بشنود یا ببیند به خیر تأویل می کند.

پیامبر ﷺ فال نیک زدن را دوست داشت. در حدیثی آمده که فرمود: «من فال نیک زدن را دوست دارم.» عرض کردند: «فال نیک چیست؟» فرمود: «گفتار نیکو».

نمونه ای از فال نیک: مثلاً شخصی مریض است. می شنود که دیگری می گوید: ای سالم. آن شخص مریض شنیدن این کلام را به فال نیک و رسیدن به سلامتی و صحت می پندارد. چنین عملی نیکوست. زیرا انگیزه ای است برای امیدواری و حسن ظنّ به خدای تعالی. اما فال بد زدن شامل بدگمانی به خدا و انتظار بلا از غیر اوست. در حالی که علتی هم برای بلا وجود ندارد.

اسلام راه‌های نفوذ شرک را بسته است

اسلام توحید خالص را آورد و با هر دو نوع شرک اکبر و شرک اصغر مبارزه کرد و به شدت نسبت به آن هشدار داده و در این جهت شیوه‌های مختلفی به کار گرفت. یکی از بارزترین روش‌های اسلام برای مبارزه با شرک، بستن تمام راه‌هایی است که بوی شرک می‌دهد.

از جمله راه‌های نفوذ شرک [می‌توان به موارد زیر اشاره کرد]:

۱- زیاده‌روی در بزرگداشت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از زیاده‌روی در بزرگداشت و ستایش خود نهی نموده و فرموده: «آن گونه که مسیحیان، عیسی را مدح و ستایش کردند [و منجر به خدا قرار دادن وی شد] مرا ستایش نکنید زیرا من هم بنده‌ی خدا هستم، پس در مورد من بگویید: بنده خدا و رسول او.» متفق علیه.

قرآن کریم آنگاه که می‌خواهد بالاترین ستایش را برای پیامبر ﷺ به کار گیرد، می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۗ﴾ [الکھف: ۱].

«حمد و سپاس خدایی را سزااست که بر بنده‌ی خود (محمد) کتاب (قرآن) را فرو فرستاد و در آن هیچ‌گونه انحراف و کژی قرار نداده است.»

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۱۰].

«پس جبرئیل به بنده‌ی خدا (محمد) وحی کرد آنچه را که می‌بایست وحی کند.»

پیامبر ﷺ هرگاه از کسی چیزی می‌شنید و یا می‌دید که نشان از زیاده‌روی در حق ایشان داشت، از آن شخص ناراحت شده و به وی هشدار می‌داد که چنین عملی در راه حق و هدایت وجود ندارد.

ابوداود با سندی جید از عبدالله بن شخیر (رضی الله عنه) روایت می کند که گفت: «من به همراه گروه بنی عامر نزد پیامبر ﷺ رفتم و عرض کردیم: شما آقای ما هستید. فرمود: خداوند تعالی سید و آقا است.»

از انس هم روایت شده که عده ای گفتند: «ای پیامبر خدا، ای خیر ما و ای خیرزاده ی ما، ای آقای ما و ای آقازاده ما. ایشان فرمودند: «ای مردم مطابق عادت خود مرا خطاب کنید. مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من محمد پسر عبدالله و رسول خدا هستم. من را از جایگاهی که خدا برایم تعیین نموده بالاتر نبرید.» (به روایت نسائی با سند جید) یکبار دیگر، مردی به ایشان گفت: هر آنچه خدا و شما بخواهید. فرمود: «آیا مرا شریک خدا قرار دادی؟ پس این را نگو و بگو هر آنچه خدا بخواهد.» [به روایت نسائی]

۲- زیاده روی در حق انسان های صالح

از جمله مواردی که اسلام از آن نهی کرده و نسبت به آن هشدار داده، زیاده روی در مورد صالحان است. [این مسئله یکی از موارد انحراف اقوام است] عده ای در مورد مسیح زیاده روی کردند و او را فرزند خدا یا سومین سه گانه ها قرار دادند. و برخی دیگر گفتند: خدا همان مسیح بن مریم است. و عده ای دیگر، دانشمندان و راهبان شان را به جای خدای یکتا به خدایی گرفتند. به این خاطر است که خداوند از عملکرد اهل کتاب نهی کرده و کارشان را زشت شمرده و می فرماید:

﴿يَتَأْهَلُ الْكُتُبِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱].

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید (و درباره ی عیسی راه افراط و تفریط نپوئید) و درباره ی خدا جز حق نگوئید.»

﴿قُلْ يَتَأْهَلُ الْكُتُبِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ

ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو: ای اهل کتاب بنا حق در دین خود راه افراط و تفریط نپوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند، و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی ننمائید.»

زیاده روی در مورد صالحان باعث ایجاد اولین شرک در زمین شد، یعنی شرک قوم نوح. در کتاب بخاری حدیثی از ابن عباس در مورد خدایان قوم نوح یعنی «وَدَّ» و «سَوَاع» و «يَعْتُوث» و «يَعُوق» و «نَسْر» آمده که می‌گوید: «این اسامی، نام مردانی صالح از قوم نوح است که پس از وفات آنان، شیطان به آن قوم القا کرد که: در جایگاه آنان مجسمه‌هایی را با نام خودشان قرار دهید. [تا یادبود باشد]. آنان چنین کردند، اما عبادتشان نمی‌کردند، با گذشت آن نسل و فراموش شدن علم و دانش، نسل جدید به عبادت آنها پرداختند.»

از اینجا متوجه می‌شویم که غلو و زیاده روی مسلمانان در حق افرادی که آنان را صالح و ولی خدا می‌دانند، مخصوصاً در مورد کسانی که بر روی قبرهایشان بارگاه و مزار ساخته شده منجر به انواعی از شرک می‌شود. مثلاً برای آنها نذر و قربانی می‌کنند یا از آنان کمک می‌خواهند و یا خدا را به مقام آنان سوگند می‌دهند و ... و چه بسار غلو در مورد آنها مردم را به سوی شرک اکبر می‌کشاند. یعنی برخی چنین می‌پندارند که آن افراد صالح و اولیا توانایی تصرف و تأثیر در امور جهان را برخلاف اسباب و روش های عادی دارند. پس هم از خدا و هم از آنان کمک می‌خواهند و حتی برخی فقط از آنان کمک می‌خواهند. و این گناهی بزرگ و گمراهی شدیدی است.

۳- بزرگداشت قبور

اسلام به شدت از تعظیم و بزرگداشت قبرها، مخصوصاً قبور انبیاء و صالحان نهی نموده است و به این خاطر هرکاری که به این عمل بیانجامد را نهی نموده است. از جمله:

الف) قبر نباید به مسجد تبدیل شود:

امام مسلم در کتاب خود از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که قبل از وفات به پنج امر توصیه نمود که یکی از آنها این است که فرمود: «آگاه باشید کسانی که پیش از شما بوده اند قبرهای پیامبران

خود را به مسجد تبدیل کرده اند. آگاه باشید که شما چنین نکنید، و من شما را از این کار نهی می‌کنم.»

عایشه و ابن عباس هم می‌گویند: «هنگامی که پیامبر ﷺ در دم مرگ بود، پارچه‌ای را بر روی خود می‌کشید (در حالت سر درد) وقتی که بهتر شد، آن را برداشت. در این حالت فرمود: «لعنت خدا بر یهود و نصاری باد، زیرا آنان قبور پیامبران خود را به مساجد تبدیل کردند. کاری که از آن نهی شده است.» [متفق علیه]

ب) نباید رو به قبر نماز خوانده شود:

در حدیث آمده است: «بر روی قبرها نشینید و به سمت آنها نماز نخوانید.» [به روایت مسلم]
یعنی هنگام نماز، نباید قبرها در سمت قبله باشند.

ج) نباید بر روی قبرها چراغ [یا شمع] روشن نمود و آن را چراغانی کرد:

در حدیث آمده است که: «خداوند زنانی را که قبرها را زیارت می‌کنند و کسانی که بر روی آنها مسجد می‌سازند و یا آن را نورانی می‌کنند، لعنت کرده است.»

د) ساختن بناء روی قبر و گچ زدن روی آن ممنوع است:

مسلم از جابر روایت می‌کند که گفت: «پیامبر ﷺ از گچ کاری قبر و نشستن روی آن و ساختن بناء بر روی آن نهی نموده است.»

ه) نباید بر روی قبر چیزی نوشته شود:

در حدیث جابر این مطلب نیز آمده است که پیامبر ﷺ از گچ زدن روی قبر و نوشتن بر آن نهی نمود. (به روایت ابوداود و ترمذی)

و) نباید قبرها را از سطح زمین بلند کرد:

در حدیث علی (علیه السلام) آمده که «پیامبر ﷺ وی را فرستاد تا همه ی قبرهای مرتفع را با خاک یکسان کند.» (به روایت مسلم)

در سنن ابوداود نیز حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است که از استفاده از سنگ و آجر و ... نهی کرده است. به همین دلیل گذشتگان امت استفاده از آجر را در قبرهایشان مکروه می دانستند.

ز) نباید قبرها محل جمع شدن و گفتگو کردن باشد:

ابوداود از ابوهریره به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ روایت می کند که «خانه های خود را قبرستان نسازید و قبر مرا محل اجتماع قرار ندهید و بر من درود فرستید، زیرا هر کجا باشید، درود شما به من خواهد رسید.»

ابویعلی با سند خود از علی بن حسین روایت می کند که او مردی را می دید که وارد شکافی در کنار قبر پیامبر ﷺ شده و به دعا کردن می پرداخت. علی بن حسین او را از این کار نهی کرد و گفت: شما را از حدیثی که از پدرم شنیدم و او از جدّم و او از پیامبر ﷺ شنیده است، با خیر می سازم که فرمود: «قبر مرا محل اجتماع قرار ندهید و خانه های خود را به قبرستان تبدیل نکنید. درود شما هر کجا باشید به من می رسد.»

[در متن عربی حدیث آمده است که] قبر مرا محل «عید» قرار ندهید. منظور این است که آنجا را محل اجتماع قرار ندهید و در کنار آن ننشینید.

قبر پیامبر ﷺ که با ارزش ترین قبر موجود روی زمین است، نباید محل عید قرار داده شود. پس به طریق اولی نباید قبر دیگران را محل عید قرار داد. اگر کسی هم خواستار درود فرستادن بر پیامبر ﷺ است، می تواند هر کجا باشد، بر ایشان درود فرستد. زیرا به ایشان خواهد رسید.

چرا نباید قبرها را تعظیم کرد؟

حکمت نهی اسلام از تعظیم قبور این است که تعظیم اگر انجام شود، وسیله ای برای ایجاد

شرک اصغر و اکبر است. همان‌گونه که در قوم نوح اتفاق افتاد و امروزه نیز شاهد آن هستیم. غلو و زیاده‌روی در مورد قبر صالحان، آن را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که عبادت می‌شوند. به همین دلیل پیامبر ﷺ [به طور صریح] می‌فرماید: «خدایا قبر مرا به بتی که عبادت شود، تبدیل نساز، زیرا غضب خداوند بر قومی که قبر پیامبران خود را به مساجد تبدیل ساخته‌اند، جاری شده است.» [به روایت مالک]

اما آنچه که هر مسلمان غیور در دین نسبت به آن در تأسف است، این است که امروزه بسیاری از مردم مسلمان مبتلا به عملی شده‌اند که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است. زیرا قبر برخی از صالحان را محل اجتماع قرار داده، آنها را محکم و استوار و مزین به زیورآلات نموده‌اند. و بر آن مساجد و گنبدهایی ساخته و چراغ‌ها و شمع‌هایی روشن کرده‌اند و برای قبرها اموال زیادی را وقف و نذر نموده و همانند کعبه آن را طواف می‌کنند. علاوه بر این مانند «حجر الأسود» آن را لمس نموده و دیوارهای آن را برای بوسه زدن گسترش داده‌اند، برخی برای آنها سجده کرده و گونه‌های خود را به خاک آنجا آغشته می‌کنند، و در برابر آن خشوع و خضوع می‌کنند و همانند انسان‌های مسکین ایستاده و از صاحب قبر باگریه و زاری کمک می‌خواهند و به طور مستقیم برای پرداخت قرض‌ها، گشایش مشکلات، رفع پریشانی، شفای مریض‌ها و پیروزی بر دشمنان از آنها درخواست یاری می‌کنند. برخی از مردم نیز درخواست‌های خود را به صورت مکتوب برای صاحب قبر می‌نویسند، همه‌ی اینها شرک آشکار است. لا حول و لا قوة إلا بالله.

۴- متبرک دانستن درخت و سنگ و غیره

یکی دیگر از موارد شرک که پیامبر ﷺ با آن مبارزه کرده متبرک دانستن درخت و سنگ و غیره است. به گونه‌ای که معتقدند در این اشیاء، اسرار و برکت خاصی وجود دارد، که هرکس آن را مسح نماید یا در اطراف آن طواف کرده و آن را زیارت کند و یا کنار آن بنشیند، آن برکت و اسرار را به دست می‌آورد.

اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد و به این اعمال ادامه دهد، دچار شرک اکبر می‌شود. بت‌های بزرگ و مشهور عرب هم مانند «لات» و «مناء» و «عزى» به ترتیب در ابتدا صخره و

سنگ و درخت بوده‌اند. به همین دلیل است که پیامبر ﷺ از تعظیم و بزرگداشت قبور نهی کرده و آن را ممنوع دانسته است.

ترمذی از ابووفاد لیشی نقل می‌کند که می‌گوید: «همراه پیامبر ﷺ برای غزوه حنین رفتیم — در حالی که ما تازه از ملت کفر جدا شده بودیم — در آن زمان مشرکین یک درخت سِدْر داشتند که در کنار آن نشسته و به آن تبرک می‌جستند، و سلاح‌های خود را بر آن آویزان می‌کردند. این درخت به «ذات انواط» مشهور شده بود ... ما در مسیر حرکت به حنین به آن درخت رسیدیم. به پیامبر ﷺ گفتیم: ای پیامبر خدا، همانگونه که مشرکین چنین درختی دارند برای ما هم مثل آن را قرار بده. پیامبر ﷺ فرمود: «الله اکبر، این کار روش گذشتگان بنی اسرائیل است (سَنَن). قسم به کسی که جانم در دست اوست، همان چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند:

﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ جَاهِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«گفتند: ای موسی! برای ما معبودی بساز همان گونه که آنان دارای معبودهایی هستند. موسی گفت: شما گروه نادانی هستید (و نمی‌دانید عبادت راستین چیست و خدایی که باید پرستیده شود. کیست؟)» (روایت از ترمذی و آن را صحیح دانسته است).
ظاهر روایت چنین نشان می‌دهد که آنان فقط قصد تبرک جستن به آن درخت و آویزان کردن سلاح‌ها بر آن را داشته‌اند، اما با این وجود، پیامبر ﷺ آنها را به شدت منع می‌کند تا از همان ابتدا راه را بر شرک بسته باشد.

این هم جای تأسف دارد که بسیاری از مسلمانان از روش پیامبر ﷺ گمراه شده و سنت پیشینیان را پیروی می‌کنند و برای خود سنگ‌ها و چوب‌ها و مجسمه‌هایی دارند که از آن تبرک می‌جویند، آن را مسح کرده و در کنارشان دعا می‌کنند و حتی آن را وسیله رسیدن به خدا قرار داده و خود را همانند مشرکین که به بت‌ها وابسته کرده بودند، به آنها وابسته کرده‌اند. در واقع در میان مسلمین چیزهای بسیاری مانند «ذات انواط» وجود دارد که پیامبر ﷺ از آن نهی نموده است.

بر مسلمین و حاکمان و مخصوصاً عالمان واجب است که این امر منکر را از بین برده و این درختان و ستون‌ها و قبرها و چوب‌ها و چشمه‌ها و سنگ‌ها و غیره را [که جنبه‌ی مقدّس و تبرک گرفته‌اند] نابود کنند و با این کار از روش پیامبر ﷺ پیروی کنند که علی را برای نابودی قبرهای برجسته و مسطح نمودن قبرستان امر نمود.

در صحیح مسلم آمده که ابوالهیاج اَسَدی می گوید: «علی (رضی الله عنه) به من گفت: ای ابوالهیاج همان‌گونه که پیامبر ﷺ به من امر کرد که همه‌ی مجسمه‌ها را متلاشی و همه قبرهای مرتفع و برجسته را با خاک یکسان کنم، من نیز تو را به این کار امر می‌کنم.»

امام طرطوسی مالکی گفته است: «هنگامی که عمر (رضی الله عنه) شنید عدّه‌ای از مردم به کنار درخت «بیعت الرضوان» یعنی محل بیعت اصحاب پیامبر ﷺ می‌روند تا آنجا نماز بخوانند، دستور داد که آن درخت را برای جلوگیری از ایجاد فتنه قطع کنند.»

حال که عمر (رضی الله عنه) با درختی که در قرآن به آن اشاره شده و پیامبر ﷺ با اصحاب خود در زیر آن بیعت نموده، چنین برخورد می‌کند، با مجسمه‌ها و بت‌هایی که سبب گسترش فتنه و شدت یافتن بلاها و مصیبت‌ها شده، چه باید کرد؟

امام طرطوسی دوباره می گوید: «خداوند به شما رحم کند، جستجو کنید، هر کجا درختی یافتید که مردم به آن توجه نموده و تعظیمش کردند و از آن آرزوی شفای بیماری را داشتند و در آن میخ کوبیده و بر روی آن پارچه آویزان کردند، آن را قطع کنید، زیرا همان «ذات انواط» است.

میر بن سوید گفته است که: همراه عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در راه مکه نماز صبح را خواندم. در نماز، سوره‌ی فیل و قریش را خواند. پس از آن دید که مردم از مسیرهای مختلف به جایی می‌روند. پرسید: آنان به کجا می‌روند؟ گفته شد: ای امیر مؤمنان، آنان به مسجدی می‌روند که پیامبر ﷺ در آن نماز خوانده است. عمر (رضی الله عنه) گفت: گذشتگان نیز با انجام همین کار هلاک شدند، آنان نیز به دنبال آثار و بناهای پیامبرانشان بودند و آن را به کنیسه و کلیسا تبدیل کردند. پس شما اگر به صورت اتفاقی هنگام نماز به چنین مکان‌هایی رسیدید در آن

نماز بخوانید، در غیر این صورت از آنجا بگذرید و به طور مخصوص برای ادای نماز به آنجا نروید.»

این اقدام عمر بن خطاب نشان از درک والای او از دین و علاقه ی شدید او برای حفاظت عقیده ی مسلمین و جلوگیری از غلو و انحراف آنان دارد.

۵- الفاظی که رنگ و بوی شرک دارند

یکی دیگر از مواردی که پیامبر ﷺ از آن نهی نموده، به کار بردن الفاظی است که نشانی از شرک یا بی ادبی نسبت به خداوند دارد و این به خاطر حفاظت ایشان از حدّ و مرز توحید است.

الف) از جمله گفته های شرک آمیز این است که کسی بگوید: «هرچه که خدا و فلانی بخواهند، همان خواهد شد.» یا «با نام خدا و پادشاه و ملت» قبلاً بیان شد که پیامبر ﷺ به کسی که وی را چنین خطاب کرد، تذکر داد که چنین نگوید. حذیفه از پیامبر ﷺ نقل می کند که فرمود: «نگویید هر آنچه که خدا و فلانی بخواهند» بلکه بگویید «هرچه خدا و پس از خدا فلانی بخواهد، همان خواهد شد.» [به روایت ابوداود با سند صحیح]

ب) یا این که گفته شود: اگر خدا و فلانی نبودند، یا بر خدا و بر تو اعتماد کردم و ...

ابن عباس در تفسیر آیه ی ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اُنْدَادًا﴾ [البقرة: ۲۲]. می فرماید: «انداد، همان شرک است که از راه رفتن مورچه بر صخره سیاه در شب تاریک مخفی تر است، و معنی آن این است که بگویی: «سوگند به خدا و جان تو ای فلانی و سوگند به جانم» یا بگویی: «اگر سگ فلانی نبود، دزد به ما حمله می کرد.» یا شخصی به دوستش بگوید: «هر چه که خدا و تو بخواهید.» یا کسی بگوید: «اگر فلان و فلان نبود ...» همه ی این موارد شرک است.» [به روایت ابن ابی حاتم]

ج) یکی دیگر از این الفاظ این است که انسان ها به اسماء خدا یا مواردی که فقط شایسته ی اوست، نام گذاشته شوند.

ابوداود از ابی شریح روایت می کند که کنیه ی او، ابوالحکم بود. پیامبر ﷺ به او گفت: «فقط خداوند حکم است و حکم هم در اختیار اوست، سپس کنیه او را به «شریح اکبر اولاده» تغییر داد.»

در حدیث صحیح از ابوهریره (رض) روایت شده که از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «بی معناترین و پست ترین نام نزد خدا «ملک الأملاک = مالک سرزمین ها» است، زیرا هیچ مالکی جز خدا وجود ندارد.» سفیان بن عیینه می گوید: «نزد فارسی زبان ها نیز چنین لغتی وجود دارد، آنان می گویند: شاهنشاه»

در روایتی دیگر کسی را که به چنین نام هایی موسوم باشد، منفورترین و پلیدترین انسان در روز قیامت معرفی کرده است.

د) یکی دیگر از این موارد این است که در آن بندگی به غیر خدا نسبت داده شود. مانند: عبدالکعبه، عبدالنبی، عبدالحسین، عبدالمسیح و ... ابن حزم اجماع همه ی علما را در مورد حرام بودن این نام ها نقل نموده است به غیر از عبدالمطلب.

ه) دشنام دادن به زمان در هنگام سختی ها و مشکلات و مصیبت ها نیز جزو همین الفاظ شرک آمیز است. زیرا دشنام دادن به زمان و روزگار، نوعی شکایت کردن و عصبانی شدن از خداست، زیرا تدبیر امور و تغییر و تبدیل شب و روز به دست خداست و اوست که همه ی اتفاقات جهان را به وجود می آورد. به همین دلیل در حدیث صحیح چنین آمده: «خداوند فرمود: بنی آدم مرا آزار می دهند. روزگار را دشنام می دهند، در حالی که من روزگارم و شب و روز را می گردانم.»

آثار توحید در زندگی

به راستی که توحید خالص و پاکیزه از شرک و آلودگی های آن اگر در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها به انجام رسد، خوشایندترین نتایج و سودمندترین آثار را به همراه می آورد.

از جمله آثار و نتایج توحید:

الف) توحید یعنی آزادی انسان

همه اشکال و نشانه های شرک جز خفت و خواری انسان چیزی به بار نمی آورد. زیرا او را به خضوع و تسلیم در برابر مخلوقات، بندگی اشیاء و انسان هایی وا می دارد که قدرت آفرینش نداشته و خود آفریده شده هستند و حتی توانایی دفع ضرر یا کسب منفعتی برای خود را ندارد و مرگ و زندگی و زنده شدن آنها نیز از اختیارشان خارج است.

اما واقعیت توحید، آزادی انسان از تمام مظاهر بندگی است و او را فقط به بندگی خدایی می کشاند که او را خلق کرده و تعادل بخشیده. توحید، آزادی عقل انسان از خرافات و گمان های بی پایه است. توحید آزادی درون انسان از تسلیم و خضوع و ذلت در برابر همه ی ناشایستگان و آزادی انسان از تسلط فرعونیان و خداوندان دروغین و خداگونه هاست.

این است که در برابر دعوت همه پیامبران به طور عموم و در برابر دعوت پیامبر اسلام به طور خصوص، رهبران شرک و سرمداران طاغوتی جاهلیت ایستاده اند و با آن مبارزه کرده اند، زیرا آنان معنی «لا إله إلا الله» را می دانستند که آزادی بشر و فرو انداختن ستمگران از تخت خدایی دروغین را در بردارد و پیشانی مؤمنین مخلص را بالا نگاه می دارد. به گونه ای که جز برای سجده پروردگار جهانیان به زیر نمی افتند.

ب) توحید عامل ایجاد شخصیت مطلوب

توحید، انسان را در جهت تشکیل شخصیت مطلوب یاری می دهد، شخصیتی که دارای جهت گیری معین، هدفی واحد و مسیری مشخص است. شخصیت انسان موحد فقط یک خدا دارد که در درون و بیرون فقط او را در نظر دارد و در خوشی و ناخوشی فقط او را صدا می زند و در ریز و درشت زندگی برای رضای او کار می کند.

برخلاف مشرک که خدایان مختلف، قلب او را تگه تگه کرده و هر گوشه از زندگی او وابسته به معبودانی شده است. گاهی به سوی خدا میل می کند و گاهی به سوی بت ها، گاهی به سوی این بت و گاهی به سوی آن بت دیگر.

به این دلیل است که یوسف (علیه السلام) می فرماید:

﴿يَصْنَعِي السِّجْنَءَ رَبَّابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرُ أَمْرِ اللَّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف: ۳۹].

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه چیره».

خداوند نیز چنین مثال می زند:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا﴾

[الزمر: ۲۹].

«خداوند مثالی زده است: مردی را که برده شریکانی است که پیوسته درباره ی او به مشاجره و منازعه مشغولند (و هر کدام او را به کاری دستور می دهد و او در میان دستورهای ضدّ و نقیص ایشان سرگردان و ویلان است) و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است (و تحت سرپرستی او خط و برنامه اش مشخص است) آیا این دو برابرند؟»

انسان مؤمن مانند بنده ای است که دارای یک آقا و سرور است که می داند که چه چیز آرایش را خشنود و چه چیز او را خشمگین می سازد، پس با راضی کردن او به آرامش و آسایش می رسد. اما شخص مشرک مانند بنده ای است که دارای چند آقا و ارباب است، یکی از آنها او را به شرق و دیگری به غرب می فرستد. یکی به راست و دیگری به چپ فرا می خواند و او مانند کالای چند شریک است که با هم اختلاف دارند و او در میان آنها پریشان و مضطرب و بی ثبات و ناآرام است.

ج) توحید، سرچشمه ی آرامش درونی

توحید، درون انسان را پر از آرامش و اطمینان می کند و موحد کاملاً از خوف و هراس حاکم بر اهل شرک دور است. زیرا به وسیله ی توحید راه های نفوذ ترس را که مردم خود بر خود باز می کنند، می بندد. مانند ترس از نبود رزق و روزی، ترس از اجل، ترس بر خود،

ترس بر اهل و فرزند، ترس از سایر انسان‌ها، ترس از جنی‌ها، ترس از مرگ و ترس از زندگی پس از مرگ و ...

اما انسان مؤمن موحد، از چیزی و کسی جز خداوند نمی‌ترسد، به همین دلیل به هنگام ترس مردم، ایمن، به هنگام نگرانی آنها، آرام و به هنگام پریشانی آنان، او مطمئن و با ثبات است. قرآن کریم در همین رابطه داستان گفتگوی ابراهیم (ع) را با قوم مشرکش که او را از بتها و خدایان باطل خود می‌ترسانیدند، نقل می‌کند که با تعجب و شگفتی از چنین اعتقادی به آنها می‌گوید:

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [الأنعام: ۸۱].

«چگونه من از چیزی که آن را شریک خدا ساخته‌اید، می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهانیان که همه ی کائنات دلیل یگانی اوست) چیزی را شریک قرار داده‌اید که خداوند دلیلی بر (حقانیت) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از این دو گروه (بت پرست) و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید؟»

خداوند در ادامه ی همین آیه مشخص می‌سازد که کدام یک از این دو گروه لایق ترس و هراسند:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [الأنعام: ۸۲].

«کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان شایسته آنهاست و آنان راه‌یافتگان هستند.»

آرامش این مؤمنان از درون آنان سرچشمه می‌گیرد نه از پاسداری نگهبان و این امنیت آنان در دنیاست، اما امنیت آنان در آخرت بیشتر و پایدارتر است، زیرا خود را برای خدا خالص کرده‌اند و توحید آنان با شرک آمیخته نیست.

اما بخاری از ابن مسعود (رضی الله عنه) نقل می کند که: «هنگام نزول آیه ی «الذین آمنوا ولم یلبسوا ایانهم بظلم» گفتیم: ای رسول خدا، همه ی ما به خود ظلم می کنیم. آیا شامل این آیه خواهیم شد؟ پیامبر فرمود: «آن گونه نیست که شما فکر می کنید. آیا نشنیده اید که لقمان به پسر خود می گفت: «ای پسر من، برای خدا شریک مساز، زیرا شرک ظلم بزرگی است. سوره لقمان آیه ۱۳» پس بدانید که معنی «لم یلبسوا ایانهم بظلم» این است که آنان دین خود را برای خدا خالص کرده و با شرک، توحیدشان را آلوده نکرده اند.»

د) توحید منبع اعتماد به نفس

توحید به شخص مسلمان نیروی درونی بسیار قوی می بخشد، و این بدین خاطر است که درون او را لبریز از امید به خدا، اعتماد به او و توکل بر او می سازد، او را به قضای خدا خشنود و در آزمون های او صبور و از خلق و جهان بی نیاز می سازد. توحید چنان است که مسلمان را همانند کوه استواری می سازد که حوادث ناگوار وی را به تزلزل نیانداخته و مصیبت های دردناک وی را به لزره نمی اندازد و هر اندازه که بلای بیشتری بر او نازل شود یا سختی و مصیبت وی را در بر گیرد، باز هم از پناه بردن به مخلوقات خودداری کرده و به خالق محبوبش روی می آورد. فقط از او می خواهد، از او مدد می جوید، بر او اعتماد می کند و به دیگران امیدی برای دفع ضرر یا کسب خیر ندارد و دستش را به نزد کسی جز خداوند دراز نمی کند و نیاز خود را با گریه و زاری و پشیمانی فقط از او طلب می کند.

و شعار پیامبر ﷺ را که به ابن عباس آموزش داد، را معیار خود قرار می دهد که فرمود: «اگر درخواستی داشتی، از خدا بخواه و اگر یاری خواستی از او طلب نما.» و آیه ی زیر هم راهنمای اوست:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ۗ

يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ ۗ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۷﴾ [یونس: ۱۰۷].

اکنون به پاسخ هود (علیه السلام) می‌نگریم که در برابر قومش که او را از کید و مکر بت‌ها می‌ترساندند، اظهار داشت:

﴿إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُ وَأَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِنْ دُونِهِ ۖ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ ۚ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾﴾ [هود: ۵۴ - ۵۶].

«گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهایی که (بجز خدا) می‌پرستید، بیزار و برکنارم. بجز خدا (از هر چیز می‌پرستید، گریزان و بیزارم. حال که چنین است هر چه از دستتان ساخته است، کوتاهی مکنید و) همگی به نیرنگ و چاره‌جوئیم بیردازید و مهلتم ندهید.»

گفته‌های هود (ع) نشان از منطقی قوی، اعتماد به نفس، اراده‌ی استوار، ایمانی سستی‌ناپذیر و پویا دارد و روحی که نه ضعف می‌شناسد و نه ترس، زیرا قدرت خود را از توکل بر خدا به دست آورده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾﴾ [الأنفال: ۴۹].

«هرکس به خدا پشت بندد (خدا او را بسنده است) زیرا مقتدر و تواناست و کارها را بجا و از روی فلسفه انجام می‌دهد.»

ه) توحید اساس برادری و برابری

اکنون که توحید اساس آزادی انسان و اعتراف به عزت و کرامت او شمرده می‌شود، باید دانست که اساس برادری و برابری انسان‌ها نیز هست. زیرا اگر قرار باشد برخی از انسان‌ها ارباب برخی دیگر باشند، برادری و برابری در میان آنان ایجاد نخواهد شد. اما اگر همه به طور یکسان بنده‌ی خدا باشند، اساس برادری و برابری شکل خواهد گرفت. به همین دلیل است که پیامبران در انتهای دعوت پادشاهان و فرمانروایان کشورها چنین می‌گفتند:

﴿تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بیانید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم) که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدائی نپذیریم.»
یکی از دعا‌های پیامبر اسلام ﷺ نیز که در پایان نماز می‌خواند، این دعای زیبا و ارزشمند است:

«اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكِهِ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّكَ اللَّهُ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»
«اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكِهِ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ»
«اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكِهِ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ الْعِبَادَ كُلَّهُمْ إِخْوَةٌ»

«ای الله، و ای پروردگار ما، ای پروردگار و مالک هر چیز، من گواهم که تو خدای یگانه و بی‌شریکی.»

«ای الله، و ای پروردگار ما، ای پروردگار و مالک هر چیز، من گواهم که محمد بنده و فرستاده توست.»

«ای الله، و ای پروردگار ما، ای پروردگار و مالک هر چیز، من گواهم که همگی بندگان با هم برادرند.»

این شهادت‌های سه‌گانه پیامبر ﷺ با یکدیگر در ارتباطند. برادری میان انسان‌ها بر دو شهادت اولی استوار است.

در شهادت اولی آمده است که خداوند تعالی در الوهیت یکتاست، شریکی ندارد و تنهاست و جز او کسی شایسته خضوع و عبادت نیست. در شهادت دومی آمده است که محمد نیز بنده خدا و تبلیغ‌کننده دستورات اوست و همین امر هرگونه شبهه‌خدایی را از او نفی می‌کند. در واقع محمد ﷺ نه خداست، نه پسر خدا و نه خدای سومی که مسیحیان در مورد عیسی چنان فکر می‌کنند.

حال با اثبات دو حقیقت و شهادت بیان شده، حقیقت سوم هم که بیان گر برادری و برابری انسان‌هاست، ثابت می‌شود. پس هیچ‌گونه تبعیض نژادی و برتری‌رنگ‌ها و نسبت‌ها وجود ندارد.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

پس: خدا تنها و بی‌شریک است. همه‌ی انسان‌ها از جمله محمد ﷺ بندگان خدا هستند. پس با هم برابر و برادرند.

مفاسد و زیان‌های شرک

شرک دارای مفاسد و زیان‌های بسیاری در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌هاست.

الف) شرک سبب پستی و خواری انسانیت

شرک در واقع، توهین به کرامت انسان و نابودی مقام و منزلت والای اوست. خداوند وی را جانشین خود در زمین قرار داده، به او کرامت بخشیده و نام همه‌ی اشیاء را به او آموزش داده است و هرچه که در آسمان‌ها و زمین است را برای او مسخر کرده و مقام ریاست و آقای جهان را به او بخشیده است. اما او نسبت به مقام والای خود جاهل است. به طوری که برخی از عناصر این جهان را خدای معبود خود قرار داده، برایش خضوع و سجود می‌کند و خود را در برابرش ذلیل می‌گرداند، در حالی که سرور تمام خلایق است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت: ۳۷].

«از نشانه‌های (قدرت) خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید. برای خدایی که آنها را آفریده است، سجده کنید. اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید.»

آیا اهانت از این بزرگتر وجود دارد که دیده می‌شود - حتی تا امروز - صدها میلیون انسان به عبادت گاو که خود برای انسان و برای خدمت و خوراک او آفریده شده است، می‌پردازند. و امروزه گاو یکی از معبودهای مقدس بشر قرار گرفته است؟!

قرآن بیان می‌کند که چگونه شرک، انسان‌ها را به انحطاط و نابودی می‌کشاند:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱].

«کسی که برای خدا شریک می‌سازد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده است و پرنندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ربایند.»

ب) شرک، لانهی خرافات

شرک لانهی خرافات و باورهای باطل است. زیرا کسی که ستارگان و جنّ و شیخ‌ها و ارواح و ... را در امور هستی مؤثر می‌داند، عقل خود را برای پذیرش خرافات و تصدیق هر دجال دروغ‌پرداز مهیا می‌کند. به همین دلیل، باورهای باطل ساحران و پیشگویان و منجمین که ادعای دانستن غیب و ارتباط با نیروهای مخفی را دارند، همانند اجناس بی‌ارزش در جامعه جاهلی رواج می‌یابد. از طرف دیگر در چنین جامعه‌هایی بی‌توجهی به اسباب و قوانین عادی و جاری هستی گسترش یافته و مردم چنین جامعه‌هایی بیشتر از تعویذ و افسون و جادو و سحر استفاده می‌کنند.

ج) شرک، ظلم عظیم است

شرک ظلم عظیم است. ظلم به حقیقت، ظلم به خود و دیگران است. ظلم به حقیقت است. زیرا بزرگترین حقیقت موجود، یکتا بودن خدا، ایمان به پروردگار واحد و نپذیرفتن حکم غیر خدا است، اما مشرک غیر از خدای یکتا، خدایی دیگر، ربّی دیگر و حاکمی دیگر را می‌پذیرد. پس به حقیقت ظلم کرده است.

شرک ظلم به خود شخص نیز هست، زیرا مشرک خودش را بنده‌ی مخلوقی چون خود یا پست‌تر از خود قرار می‌دهد در حالی که خدا او را آزاد آفریده است.

شرک ظلم به دیگران نیز هست، زیرا چیزی را شریک خدا قرار می‌دهد که شایستگی آن مقام را نداشته و حق او نیست.

د) شرک منبع ترس و واهمه

شرک منبع ترس و واهمه است و در مقابل آن، توحید مصدر امنیت و آرامش است. زیرا کسی که عقلش، خرافات و باطیل و مسائل بی‌ارزش را می‌پذیرد، از جهات مختلف، دچار ترس از خدایان و خادمان آنها می‌شود و اوهامی که خدمتگزاران شرک و ساحران و پیروان آنها ترویج می‌کنند، وی را در می‌گیرد. به همین دلیل در فضای شرک و خرافات، بدگمانی و بدشگونی و ترس بی‌اساسی منتشر می‌شود. خداوند در این باره فرموده است:

﴿سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾

[آل عمران: ۱۵۱].

«در دل های کافران رعب و هراس خواهیم انداخت. از آن رو که چیزهایی را انباز خدا ساخته‌اند که خداوند دلیل و برهانی (بر حقانیت آنها) فرو نفرستاده است.»

هـ) شرک، نیرو و توان را از انسان می‌گیرد

شرک عمل مفید را از بین می‌برد و انگیزه‌ی کار و تلاش و اعتماد به نفس را از انسان می‌گیرد، زیرا شرک به پیروان خود می‌آموزد که هرگونه اعمال زشت و پلید و گناهان کبیره را مرتکب شوند. به این امید که شفیعان و واسطه‌های آنان نزد خداوند برایشان التماس و خواهش می‌کنند. و این باور، همان اعتقاد مشرکان عرب است که در مورد خدایان و بت‌هایشان داشتند.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا

عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«اینان غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به ایشان زیانی می‌رسانند و نه سودی عایدشان می‌سازند و می‌گویند اینها میانجی‌های ما در نزد خدایند.»

مسیحیان نیز چنین باوری دارند، زیرا می‌پندارند که بر چوبه‌دار رفتن مسیح، همه‌ی گناهان و خطاهای آنان را از بین می‌برد و این سرنوشت مسیح سبب پاکی آنان خواهد شد.

و) آثار شرک در آخرت

آنچه که بیان شد، آثار و نتایج شرک در دنیا بود. اما برای بیان آثار آن در آخرت کافی است که بدانیم شرک گناهی است که بخشوده نمی‌شود و خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى

إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸].

«بی گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی بخشد ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد، می بخشد و هر که برای خدا شریک قائل شود، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

انسان مشرک، راهی جز به سوی آتش ندارد و بهشت بر او حرام است. خداوند فرمود:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

﴿المائدة: ۷۲﴾.

«بی گمان هرکس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او آتش دوزخ است و ستم کاران یار و یاورى ندارند.»

پیامبر ﷺ نیز فرموده است:

«هرکس که با شرک به دیدار خدا رود، به آتش خواهد افتاد.»

پایان